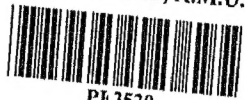


M.A. LIBRARY, A.M.U.



PL3530

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد حمد و صلوات بر محمد و آله و اصحابه و سلم می گوید سرافند
 محیی عثمانی عفی عنه که بهنگامیکه بواسطه تدوین این کتاب در سرزمین افتاد و با ذخایر کتب جمیع علوم و فنون و جز
 آن از سلسله بی بسائی می پرداختم اگر چه اتمام هر کار با عنایت پروردگار مسلم و روزگار است لکن تفاوت
 و رجات آن اندکی را ندیده است بحال انکار برین قیاس از جناب احدیت معونت بر وقت مناسب
 اشتیاق این پیچیدگان بهم سپرد صد آتش اینکه درین ایام مبطا که نفع موسوم به وزیر و اسکندر انبیا
 موفیق گردید به نفع و مدیر از جناب فنون غریبه محلو و از غرائب رموز عجیبه محشوق که تا به روزگار از نظر افرا
 مستور داشته و چرخ ازرق قلم نقوش کنوز و خزان خود را در اوراق آن نگاشته دیده خرد و در پیشانش
 ندیده و گوشت اصحاب یقین مانند شمشیر شینده در مطاوی او را نقش لکات لطیفه و مسائل عجیبه میسر
 و الفاظ خلق و لغات ارق سبب جنول و باعث استتار معانی آن نادره روزگار گردیده ازین باعث
 اکثر طلبه از خواندن آن بی بهره مانده بودند و خود آستم که ناظر به دلفریب را از نقاب حجاب بیرون گردانم تا
 سایر اصحاب دانش و پیش ازین توانوا و احبال با کمالش مفید و کاسباب شوند
 الحی یغفر له به من الطاف الهی باینکه فرستی کوکب مقصود از افق مراد و لگشت و جمال تشریف
 ز عتبات جهان جاهات تناسست بشو و معتمد بالله بجا از قیام و به استماع نمود که در آن نواحی و بیست و یکم و بیست و دو

نموده حقیقت آنرا بایر خود عرض نمودند امیر گفت بیشتر که چنین بنای را خراب کنم دوران چیزی نیامد
 از چنین بنای را بی سود منهدم ساختن خالی از فحش نیست زیرا که از بنا که نیکو است که بنای سلف را خراب
 کند باعث عداوت شخصیست قتی که موسوم بآثار اندیا باشد بعد از توقف این امر گویند مقصود باشد و چون
 دید که مامون بامداد سیکوید که یا اخوان منهدم گردان این را که ذخیره اسکندر ذوالقرنین که
 علم ارسطو و علم پرس که دوران ست درین درست مقصود از خواب بیدار شده محمد بن خالد حسنین
 را طلب نموده حکم کردیم آن کرده مبالغه بسیار در سرعت تخریب آن نمود محمد بن خالد با چهار صد کس
 بقصد بدم آن بناست و چه شده مساعی جمیع تقدیم رسانیدند تا وقت نماز عصر آن روز خاک و دیر اینند
 چیزی از بدم حال حاضر محمد بن خالد فی الجمله مایوس شده خواست که دست از کار باز دارد و مقصود
 کس فرستاد که اساس آن حائل را از بیخ و بن بکن چون شروع به حفر نمودند آنرا حسد و قیظ ظاهر شد
 از سبب و نقل آهنی بود سخنی که در حسد و قیظ بر آورده در نظر مقصود در آوردند حکم کرد تا قفسل آنرا بشکنند
 حسد و قیظ دیگر از اندرون افطار شد از طلای احمد و قفسل از طلای مستحکم کرده و کلیت بود و آنجا
 باز بنحیر سطلاد و در کنار آن حسد و قیظ کتاب به نوشته پس مقصود حکم کرد الفتح حسد و قیظ چون مفتوح
 گردانیدند در آن کتابی یافتند که اوراق و صفحات او تمام از ذهب احمد بود و هر ورقی بطلعت و شخنت
 نصف اصبع و طول کتاب یک ذراع و عرض آن ثلث ذراع و بطلعت و شخنت هر ورق بمقدار شعیر
 و عدد اوراق آن سه صد و بیست بود و هر ورقی دو اوده سطر و کتابت او بعضی بخط یونانی و برخی
 رومی مقصود بعد از مشاهده اینحال شتر جمین را امر فرمود که حاضر شده ترجمه کنند اول کتاب که در کنار
 حسد و قیظ بود اینست که

نزه ذخیره الاسکندر الملک بن فیلقوس ذوالقرنین یونانی

این عزیزترین و بزرگترین چیزی بود که مالک و صاحب او اسکندر مدام از انظار اعینا و مصلون
 و محفوفه داشت و هیچکس از خلایق را قابل رویت آن ندانستی تا وقتیکه انا لقصار قم عامی بصحیف
 حیات او تحیر نمود و ایادی تقدیر سرشته اختیار و زمام اقتدار از کفایت او در ربود و حیات
 که جوهر شریف لطیف نوزانی خود را از سخن تن و بند عالم استیاله و فنا نجات داده بعشرت
 آبا و عمالم نورد بقار رساند و از خبر عمر حیات ابدی و شربت بقای سدهای که سائر

مقرران توره جبروت و جمهور طالعان خلوت خانه لاجوت در آرزوی اوراک قطر ازان سطرالجمیر
 برستندریان و سیراب گرداند و انقضای مدت عالم سفلی را وسیله ارتقاء عالم علوی گردانید و بهره انعم
 جادوئی آن جهانی بردار و با خریات خودش خواست که در فائز و لای با بر و درست جهان او را با
 غفلت و اصحاب طاعت نیفتد که لعب العبدان را نشانیست نیست چه علم بهترین در نیست تا بنده و نسکو
 ترین گوهر نیست از زندگیا متغیر دنیا و عقبی با زای او بفران بوسنگی نمی نیاید بنابرین جعدانت علوم از
 اجنبی طبعان و حسب و صیانت او از بی مانگان قایل البصاعت اوجب است از نبیبت در ان که
 مخزونی ساخته کتاب را در ان موشع مدفون نموده تا در نظر انبیا نیاید و از جمله انجم هم معلوم ماند و
 وادیت این ودلیت ای کتاب درین صندوق و انقضای این گنج و ان در بطالع سبیل بود و
 و برج سبیله مقیم و قمر متصل ابطال و در برج جوزا و در حل در جدمی بوده و شکل فلک است و بود و اختیار
 حوت و ولایت این کتاب از هر سه صعوبت اخراج آن بوده و اگر احیاناً اخراج دست و پا و شای
 میسر شود که حسب حکمت و مستحق این عطیه و از زندگیا این که است باشد و وضع این کتاب در ان صندوق
 بر سبیل لومی بوده و حروف آن بخط یونانی و روی منقوش الفیوخوس که ملک یونان را زنده ملک الملک
 اسکندر ذوالقرنین یونانی است گفته که چون اسکندر احساس نمود که زنگت جملت و زمان ارتقاء عالم علوی از
 عالم سفلی رسیده و هنگام ارتقا از رتب دنی بجای علوی در آمد و مرا امر فرمود که این صندوق را اخراج
 تا دست قروض نا امانان بماند و رسد زیرا که چیزی از علوم انبیا علیهم السلام درین کتاب سطور بوده و
 که در ان چیزی و تبدیلی شود الفیوخوس گوید زیرا که ما ریشه نکتهم و گمان نبش بر اسمی آنکه درین کتاب بهر
 مشافیه و نیوی ملک الملک که سخا سسته که دیگری بر و مطلع شد زیرا که اسکندر یونانی پنهان نمود که چیزی از
 انشائس و نیوی تعلقه و شسته باشد تا از انشا و اندام و وجود و ثبوت زخارف دنیا انقضای و انبیا بر و
 طاری شود بلکه تعلیق او بطرح حکمت به زود میگو و که این علم با حق رسد و حسب ان شود و چون
 از انبیا و املاک الملک که چاره بود و آنچه فرموده بود و چو فرض عین و انتم و تخلیفات او را بر خود و شوا
 عظیم نبش استم پس ای صندوق را استم چنانچه در و بریم و درین وضع و وضع و انما و طوطی و حسب
 و دلی که در ای سواد و عین و انما و طوطی که در ای سواد و انما و طوطی که در ای سواد و انما و طوطی
 کند و از انما و طوطی که در ای سواد و انما و طوطی که در ای سواد و انما و طوطی که در ای سواد و انما و طوطی

نموده حقیقت آنرا بامیر خود عرض نمودند امیر گفت تیر سحر که چنین بنای را خراب کند و در آن چیزی نیامد
 این چنین بنابر ابی سواد منهدم ساختن خالی از تبحر نیست زیرا که از مالوک نیکو شد که بنای سلف را خراب
 کند به باعث عداوت و تخصیص و تئیکه موسوم با تاراندیا باشد بعد از توقف این امر گویند مقصود باشد و بخوا
 دید که مامون بالله سبگوید که یا اخاه منهدم گردان این را که ذخیره اسکندر زو القهرین که
 علم است و علم هر س که در آن است درین دیرست مقصود از خواب بیدار شده محمد بن خالد بن سید
 یا طلب نموده حکم برده ام آن کرده به بالند بسیار در سرعت تحریر آن نمود محمد بن خالد را به پاس صدس
 بقصد بدم آن بنماست و شده مساعی جمیله تقدیم رسانید زتا وقت نماز عصر آن روز حاضر گردید و بر آمدند
 چیزی از بدم حال حاضر بنشد محمد بن خالد فی الجمله مایوس شده خواست که دست از کار باز داند و مقصود
 کس فرستاد که اساس آن حاضر را از بنج و بن برکن چون شروع به نفر نمودند آنهار صند و سقه ظاهر شد
 از بس و قفل آهنی بر دست حکم کرده صندوق بر آورده در نظر مقصود در آوردند حکم کرد تا قفل آنرا بکنند
 صندوقی دیگر از اندرون او ظاهر شد از طلائی احمد و قفل از طلائی سحر که در و کلیت بود و او بخت
 باز بنجیر طلا و در کنار آن صندوق کتاب نوشته پس مقصود حکم کرد و قفل صندوق چون مفتوح
 گردانیدند در آن کتابی یافتند که اوراق و صفحات او تمام از ذهب احمد بود و هر ورقی بطلعت و شخوت
 نصف اصبع و طول کتاب یک ذراع و عرض آن ثلث ذراع و غلظت و شخوت حروف بمقدار شعیر
 و عدد اوراق آن سه صد و شصت بود و هر ورقی دوازده سطر و کتابت او بعضی بخط یونانی و برخی
 رومی مقصود بعد از مشاهده اینحال مترجمین را امر فرمود که حاضر شده ترجمه کنند اول کتاب به که در کنار
 صندوق بود اینست که

نزه ذخیره الاسکندر الملک بن فیلقوس ذو القرنین یونانی

این عزیز ترین و دیر گترین چیزی بود که مالک و صاحب او اسکندر مدام از انظار اغیار مضمون
 و محفوظ داشت و هیچکس از خلایق را قابل رویت آن ندانستی تا وقتیکه نائل قضا رقم تمامی بجزیه
 حیات او تحیر بر نورد و پادوی تقدیر سر رشته اختیار و زمام اقتدار از کف کفایت او دور بود و خوا
 که جوهر شریف لطیف نورانی خود را از سخن تن و بند عالم احتمال و فنا نجات داده بوشد
 آباد عالم نور و بقا رساند و از تجربه حیات ابدی و شربت بقای سدی که سائر

[illegible]

مقصود بالمداد از زبان یونانی و رومی ایرانی نقل فرموده بکرات و مراتب با علما و اهرجیات مقابل گردانید تا یقین
پیدا شد که در کمال صحت نقل شده و از سوزنل خالی بوده و از نظم و ترتیب خود اصل را تغییر نداده و تبذیری نیافته
مقصود بنایت استیج شده محمد بن خالد را با نام ام و اکرام بسیار میرزا ساخت

ایست اول کتاب مترجم

بسم الله الرحمن الرحيم

باسم و احب الوجودی ابتدا میگویم که انسانی که کار همه موجودات با و است و از ولطیف و مکرر عالم نور و تاریکی و
استیلا و تغییر و غلبه کل حکامات و در بر جوهر عناصر افلاک اوست و از جلال قدرت اوست که نقوش خاشعه و
عقول لامعه را در اک صفات و فم ذات او عاجز و قاصر اند بل ایجاد جمیع کمونات و احداث کل موجودات جلوه
از ذات نور وجود اوست و امان انوار او منور از الوان و پیرا از آلائش اکوان است چنانچه انصاف اشعاعیه از
کثرت لطف جانی موهون و محفوظ اند و کل صفات کمال از اشعه تجلیات او ناشی شده و هر کمالی نسبت با او نقصانست
و ذات او بری از صفات و مستغنی از القاب است زیرا که اطلاق القاب صفات بر ذات و حرمانیت نزد او است
تحقیق جائز نیست و قوت بشیریه در تحمید قادر بر پیاو ازین نیست که گوید و لا اله الا هو

سبب تالیف این کتاب

در سلاطین با سکنه زندان و القنین فیما قوس گوید آئین الملک بغیر العدد و موقع رفیع تو و سبب لامل
مقامی که نفس ارفع ترا محلی بحمل کالات و در ان مقام متکمن می بینیم و باستکمال فضائل کمال
و اشتغال جمیع صفات ملوکیه که تو از زنده و زیننده آن پوراست علم حکمت سماویه هستی که و ولایت
نموده است آن حکمت را بر سر کسیر و در سر ببحری وقتی که دانسته آنچه خواهد شد از حال خلایق و
مال ایشان بطوفان و غرق و بعد از طوفان بر استخارج آن از سر ببحری احدی قادر نبوده الا بلیا
و سن از او خدایم و استعاده آن نمودم و در محفل گرامی بذکر آن رطب اللسان شدم و بسبح عالی
ملک رسانیدم و قته اول خسروچ ملک از مقدمه و نیده و ملک کر از من طلب آن نمود و به تشویح
و تالیف آن افرمود چون فلک را بر شکلی که صلاحیت ظهور و قابلیت تخریر این کتاب باشد نیافتیم
بلعل عسی تاخیر بینم و دم تا وقتیکه بران مطلب نظر یافته فلک را در اسعد اشکال ماثله نمودم و چنانچه
انتهای مقصود ملک بود بقدم رسانیدم تا متع از خواندن آن برداشته و موز و مکرر دارد و اما وصیت

از خدای

فن اول در اصول مقدمات این علم

فرمان مومنین و مسکینان است و آرد اسپ و عرق و عسل و گلاب

فن چهارم در ترتیبات غریبه کشید المان است که از شرا

شماره پنجم در صنعت خرد و تجار که اکثر ایشان در این شهر باشند

میں نے اس پر غور کیا تو اس کی وجہ سے

فردی که اینگونه متفکران را مطالعه می کند

فردی که در سفر است که او را به عطف و مهربانی از او جدا نشود

فقر و غنا

فصل دوم در بیان احوال و عیال حیوان و تألیف سبب

فمن و هم بذكر حواس اعظام حيوان و انما هي بربا
 بشنو فقير محمد عثمان تيس مناسيم اصل كتاب با اختلاف ترتيب فون بذكر كتابه مناسيم
 الاداء بعض بعض موانع از ديگر كتب چيزي بستر او نموده بكا امتياز ناظر باجد الفاظ استر ادا تا الفاظ فقط
 مندرج گرداننده و چون اين كتاب بر علوم گيسيا و ايمشيا و سيمشيا و ريمشيا و ريمشيا
 مشتمل است و هر پنج علوم را نظر بساوي حروف اسميه بنا مستقي تا سه و ده تقارني كالمه حاصل است
 لهذا اين رساله را موسوم به حواس خمسہ گردانيد مشتمل بر يك مقدمه اي فون اول از اول
 كتاب و پنج حواس و يك خاتمه است

پیشقدمی

در اصول و مفهومات اسلامی

بشنو مراد از علم در اینجا علوم کلیه است که هیچکس از نیستی و این مایه را خواص و اعیان
موجود است در موجودات عالم از قضیه موجود عالم عقلی که تا بی حد علم نیست و از آنجا که علم

فعلی و بیشتر فعل از اشخاص عالم علوی است بلکه در عالم اهرامند متصل با اتصال واحد چه هوا
 متصل است بطور اهرامی اجسام و به اولی که به بنده و رت که هوا متصل است بنا بر آن متصل است
 فلک قمر آن متصل است با فلک علیه آنکه متصل شود و فلک تاج که فلک الافلاک نامندش چون ثابت
 شد که اجسام از این چه متصل به عالم افلاک اند پس باید که عجیب و غریب در نظر نیاید افعال عالم
 عناصر در عالم الحاکم یعنی عنصر و اگر خالی از شمعاعات کوکب نیست و اصل است بقوام اجسام
 از منیه بیشتر و اعظم از اجالات قدر و عظم شان زیاده از آن است که با محتاج شوم با ثبات تاثیرات وی
 در عالم کون و فساد زیرا که فاعل ظاهر لفظی است در عالم علوی و سفلی فاعلش در عالم علوی آنست
 که هرگاه یکی از نسل و مشتری و دیگر مقدار ثلث دائرة از دور شود و هرگاه از اعلای لطاق فلک
 تدویر بسوی لطاق ارضی و در وقت لامع و راجع و نمودار شود از غیبت ضعیف الحال باشند اما
 زهره و عطارد و اشبوس و زحل است عجیب که زهره در دوشود از شمس زیاده از شمس فلک و عطارد و زحل
 نگرند از شمس بیشتر از نصف سبع دائرة هرگاه میان شمس و یکی از عطارد و زهره و بقدر که کوکب
 گردد اگر پس شمس است سبع تر شود و در میفرود تا نزدیک شمس ملحق گردد و دوشوق شود و هر یک ازین
 دو کوکب مقدار شمس نزدیک باراجع و یکبارستقیم را تا بدین ترتیب پس مرکز فلک تدویر یک
 از زهره و عطارد و مقدار شمس بعد از تحریک بکشت شمس بسبب زیادت و نقصان باشد و این از فاعل
 ظاهری کوکب منقسم است اما قمر تاثیر کند قرب او شمس در نقصان نور و عجب او تاثیر کند
 در زیادت نور قمر لکن نور قمر طایفی از شمس می باشد و از اینجا است که در اشد شمس بسبب یاقوت است
 مابین او و سائر کوکب و نور قمر و نور سائر کوکب را باطل گرداند و شمس بسبب غلظت نور و تاثیر خود
 در جمیع عوالم علوی و سفلی و برقرار ماندن نور خود همیشه بر یک حال موسوم به نور عظم شده
 و تاثیر او در عالم سفلی متعین است چنانکه در بعضی مواضع که شمس در سمت الراس قرار باشد نسبت
 با سکان آن بلد و جمیع اقشاری و در جلوه و انبساط شود و چنانچه که در بعضی حیوان بتواند شود و آن
 مواضع مثل باری بجهت است که از کثرت حرارت و شعله قیضش محال است و در حوالی آن باری
 که قیض شود و انبساط سبب آنکه سرد شود و سبب آنکه حرارت شمس سبب احتراق و انحراف آن باشد
 و در مواضع دیگر که از انبساط سبب آنکه سرد شود و سبب آنکه حرارت شمس سبب احتراق و انحراف آن باشد

از خط استوا به تاثیر ششمس در خط استوا اکثرست و برین قیاس سواد کلکه اقلیم ثانی اقل از اول باشد
بنابران اول اقلیم دوم اسمر و احمر باشد و اقلیم ثالث در رابع با اعتدال اقرب بود پس اعمد
افزیه مزاج سکان اقلیم رابع باشد که تاثیر اشعه در این اقلیم بنایت اعتدال است شمس از سمت راست
سکان اقلیم رابع نه بسیار دورست و نه بسیار نزدیک بنابرین اقلیم رابع معدن تولید اشخاص فانیست
و صوره جلیه و حکما و ذوی العقول و علمای مستنبط و فایق شده اقلیم خامس تا ثیمه شمس و اقل است از
اقلیم رابع بنابرین تولید برف و یخ در این اقلیم شود و طبایع سکان او قلیل المنبع باشد از رابع اقلیم
سماوس و سابع افزیه سکان این هر دو در کمال نجات است دلیل بران غلبه پرودت و رطوبت
افزیه و بیاض الوان و زرقه عجب این دو عدم سلبری شعری و جوده ایشان است و از روی اعتدال با اعتدال
بعد الناس اند سبب این آنست که چون شمس در بروج جنوبیه باشد بنایت اجد است از ایشان
اشعه دران ارضی در غایت ضعف است همچون در بروج شمالیه شود اینست که یا دور است از سمت الک
سکان ایشان پس نفع و وقت شمس را با سکنه سماوس و سابع اثر مقتضیه بنات است تا تبدیل هوا و تغییر
مزاج ایشان را بطوری آید بلکه سکنه اوقات ایشان شتاست و تغییر و اختلاف اشکال و در خلایق عتبا
افعال شمس است و این عظم سباب دوست اما اختلاف اخلاق خلایق تابع اختلاف افکار ایشانست
مشکلات است نبود و قتل و ترق نفس خود برست خود از اول اقلیم شمالیه و ثالث و رابع نیاید
و همچنین قنات غیرت و غل که در اول اقلیم سماوس است و در اول اقلیم جنوبیه که مائل بوسط اند و خلا
نعمه باشد و از اینجا است که ذکا و صحت ادراک و اعتدال اخلاق مخرجه اول اقلیم رابع اول اقلیم شمالیه
و تنبیه ایشان را تا تاثیر شمس در نباتات و بودن او و خلقت وجود نباتات اعلیست ظاهر است زیرا که
سائر نباتات مطلقا در کمال خود محتاج بناتیر شمس اند اما وجود بعضی نباتات در بعضی بلدان بعضی
از جهت قرب و بعد تاثیر اشعه شمس است مثلا نخل و در ارضی حاره روید و از آنجمله و لیون نمونه آنچه ایشان
باشد در بلاد باره و در این قیاس و در اقلیم اول افادیه منهدیه میرود و در غیر این روید و در
بلاد جنوبیه که در آنست استخار خوا که بخشایش روید که گشت نشناست پس مسلمین
که تمامی این آثار از بربیان مواقع شمس است باعتبار طلوع و غروب و ارتفاع و انحنای
صعود و هبوط و این اختلاف سبب تنوع اختلافات کثیر و شود در ارضی و سجا و احوال

شود و از منافع زوج و میان ایشان اتفاق الفتی و محبتی افتد که جمیع خلایق در تعجب افتند و اگر خطا
 این زهره محرق باشد سبب بدیاج و حمل یا بعقب و منخ مقابل او باشد یا در تعریج او و زحل مقارن زهره بود تا
 مقابل او از بعضی مواضع مذکوره و فستری ساقط باشد یا تحقیق بخش شود آن نیز در این وصلت در
 کمال نخوست بود چنانچه ضرر عظیم بایشان برسد و میان زوج و زوجه دشمنی بجائی رسد که احوال ایشان را
 حالات مردم باشد باید که کسی که تنبیه کند در این که قوای طبیعت قوی می شود و بقوت قوه ضعیف میگردد
 نصف او و نظر بحال فکر کند و متوجه مقارن زهره باشد و در هیچ ثور مثلا ثوره که عادت آن جالیست بر سر
 مو آتصال کند اصلا آن ثور و موستر و از آنکه آن از بدن نکند یعنی اثر در مو نماید و از موضع بر نیارد و
 اگر اثر نکند از سر نه باشد همچنین اگر عادت جاری باشد بر کندن مو ممکن باشد کندن در وقت الا بل شمش
 و حسب شیر و محنت عظیم و برین قیاس اگر اراده شرب و او کند که عاده برای دفع مواد بعد از است دفعه
 سفید باشد در بدن اثر نکند و اگر کند قلیلی بصورت تمام به نیوجه که در آن وقت طبیعت قوی است
 به جهت میل قوت قوه شرف یا بودن قوه باز زهره چه او میسه و قوی دفع اخلاط فاسده باشد
 که قوت طبیعت در کمال بصفت بود و قاره با اساک مواد بود و زیرا که طبیعت اخلاط را بخوابد و بوجه قوت قوه
 از تحلیل و ذوبان و استخراج مواد و در نفوذ مانع آید و دو ضعیف شود و عمل و عاجز گردد از اخراج
 ماده و باطلای عادت و چنین فتنه که شتر بر بروج سرطان باشد و قوه تقارن کند یا فستری طبیعت با
 قوی باشد و دفع سهل قوی اصل مثلا اگر عادت جاری باشد که آن دو است مجلس شمس کنش بر این
 یا چاره آن نشود و گاه باشد که مطلقا تاثیر نکند و معتمد افتری که عاده جالیست بر تاخیر تاثیر و الی احداثه
 و بیست و پنج خلق و اضطراب اصلا بطور نیاید و برین قیاس اگر کسی زراعت یا خرما اشجار نماید
 و قوه بر وجهی یا دلو یا عقرب باشد یا قاره زحل و ناظر به نشه می باشد آن درخت نمونکند و آن تخم
 بر نشه و ایضا اگر بایستی بر سر بیاری به حاجیه و و قوه مقارن باشد یا زحل یا زحل یا زحل از بعضی موت سین
 و ناظر زهره و فاشد زهره قوی نبود و ناظر به آن طبیب باشد یا زهره سد و اثر شفا از مساله او بطور
 عانه نشود و اگر قصد این باشد مثلا نگاه قوه متصل زهره باشد اتصال مقبول و زهره به میزان باشد
 و بعضی را از آن طبیب راحت و قوت و شرف حاصل آید باذن الله تعالی بش عنوان آثار
 اطمان بطور نیاید که از تاثیر کوکب منسوب بعمل از نیاست کسیکه نرا و عملی باشد و از کار می کند و تفارغ

بگذارند و بالای آن طشت زبل اسپ و نر بالینا صغیر بریزند چند آنکه بر سر چاه آید و به هوا باشد و در هر
پانزده روز این زبل را تغییر دهند و هر روز بالای آن زبل هفت بار بول کنند هر نوبت مقدار ظل و
هر روز دو بار آب سرد بر بالای آن بریزند و صورت چاه آید

عقی سر ذوق

الذی یقین

و قیسمه متعین شود و اخلاط مذکور و بعد از دست چیل روز بیرون آورند قدح را در هر چه درو باشد و در بان
کرده سختی تمام نموده نگاه دارند خواه که می تواند باشد خواه نه و بعد تخم موج به چرخش باشد اضافه آن کنند و
برابر زن مجموع پیاپی فصل گرفته مضاعف بیانی بریزند تا به سرخ پیس همه آورند کرده سرخ را بپوشند و در چاه
تعین گذارند مدت نسبت و یک روز بعد از آن سه روز را باز کرده و در بقی که تا یک و نیم که شش روز قرار دهد که همان فایده نماید

فصل اول

در بیان استخراج آب

اول از آبهای استخراجیه آب سرد و لطیف را و ساختن ایشان است و این آب با وسوسه به تمام میس است
که یک پیچ بکشد و هدف مضاعف نهی و بسوزانند و اضافه کنند بر آن آب بر نهند و در بان بوزن مجروح
اشنای ای سخی بر دافرا بید و اولاً هر یک را جدا جدا گرفته بختی تیار کرده هم آمیزند و بعد از آن در خوش
اندازه چند آن آب بروریزند که چهار انگشت بر بالای آن باشد و گاه گندم ای بجهت رویان آن
آب بکنند و شاخهای درختان بر بالای آن چندان گذارند که پوشد و تا هفت روز به حال خود
گذارند بعد از آن سه روز را بر داشته باشد که بچون دیگر متصل است باز کنند تا اخلاط آن آب
را بچون دیگر در آنرا نگه داشته بوقت حاجت بکار آرند

فصل دوم

در استخراج آب ثانی مسکه القوریال

شکر گریب بکشد و هدف سوخته جزو سه و آن آب نادره و نوشادریک جزو دو بوقی و زاج یک
سدس سدس جزو جدا جدا از هم صلایه نموده با هم مخلوط کرده در خوش بزرگی اندازند و چند آن
آب بروریزند که بر بالا آید و گاه به پنج اسی پرال بالایش افکنند چند آنکه پوشد و هفت روز

گذارد بعد از اینها خماسی و دخت سرور را باز بپوشند و پس از بیفت روز را در حوض دیگر بکشایند تا بگذرد
آن تمام و کمال بخوش دیگر برود

فصل سوم

در استخراج آب ثالث مستطی بر غیر اسپیوس

ترکیب بگیرند یک سفیدست ورم نوشادر یک رطل و بایک صد و بیست رطل آب بپزند تا جمل
رطل ماند بهین قاعده هفت نوبت تکرار کنند تا از طنج هفتم جمل رطل ماند از آتش بر آرد و سه نوبت
حرق ساییده چندان بروریزند که مانند خیمه غلیظه گردد و بعد از آن بر وزن او آگه سدس وزن آن
نوشادر سدس وزن آن زرنیچ زرد و برابر ثلث وزن آن گوگرد زرد و برابر ثلث وزن آن اشتها
مهمه اجد اجد اصلایه نموده بهم آمیزند و از آب ثانی چندان بروریزند که هفت بار ستور شود و بعد از آن
سراور او پوشیده مدت بیست و یک روز گذارند

فصل چهارم

در استخراج آب رابع مستطی بطریقی

ترکیب بگیرند براده نحاس براده حدید و براده رصاص سود و چون وزن و با سکه شراب که معده باشد محقق
بلنج کنند پس سدس جزو نوشادر و سدس جزو زنج برنری سوده اضافه نموده با فتاب خشک کرده و با
جمیع اجزا نوشادر و سدس وزن جمیع زرنیچ احمد و ثلث وزن آن گوگرد زرد و دوشش حصه برابر جمیع اجزا
آگه و برابر مجموع صدق سوخته همه اجزا را اصلایه تمام نموده آب زعفران سیوس بروریزند هفت بار
مقدار یک بالاسه او ایستند پس حشایش تبویمه یا بسه برابر سه حصه آن اضافه نموده در حوض گذارند مدت
هشت روز ایستند و این آب بنامیت قوی است مملکت قتال کل حیوان برود پس مسوی الحاح آن در داغ
ضرر عظیم کند بنا برین همس طریقه السلام سے فرمائید که مباحث رطل طریاس را باید که اول بنیم تر کرده
کاغذ و گلاب در گوش و بینی گذارد تا داغ او از آفات بخارات این آب معنون محفوظ ماند و حوض
در کوزه بریزند و سر کوزه بسته بهر عضوی که گذارند آن عضو یک ساعت مضی گردد و ایضا
بر حیوانیکه در و فرو و مقدار نصف ساعت از آن مضی گذارند و ایضا اگر در چشم خفته
چکانند حدقه او گذارند شود بختی که ندانند که از کجاست ایضا اگر در گوش چکانند مورت تشنج و مالت

و قلمیہ نسخہ

فصل فی

باید که او را ببرد و وزن زرنیج را ازین بخوراند زیرا که این اسم است قمری و او را در اسرار و جادو
آن را این است در عملی که اراده شده زرنیج را در آتش چکانند که میانش از وظایم هر که در
این مطلب تمام است برین باید که آنچه کند بر او و باسد و زن آن لوشا و بریکه سلا می کنند
چون که بشوید بعد از این که آن را میخسته بشوید و باید که بر او در این وقت شش و زن زرنیج

مسعود باشد و ز حلاج وقت بر سر سدس وزن او پس این مجموع را با هم مخلوط نموده با نصف وزن نیریزق
تقسیم کنند و اثال که این تقصید است از تقصید اول است بحسب لون و برق و اگر انفساق نیست که لون
و بر اوقت در مرتبه اعلی باشد تقیین خللی در عمل براد یافته به تکرار عمل و دم کنند الون و برق زیاد و
شود و ما در مرتبه ثانی از تندوی آتش حد کنند که بسیار است آتش موجب اختراق ز سر بیخ است
زیر آنکه ز سر بیخ طبیعت که بر میت دارد

و قلمی شمس

بگیرند پاره ها سر نخاں احمد چندان آب شیرین بر دریند که عمود شود و بریند چون آب نشفت کنند آب گندنا
بر دریند چند انکه پنج بار عمود کنند و با سه س عشر وزن از نه دوازده شمس و نیم عشر وزن آن حلیت است آن خسته
چنین تا آب تمام نشفت کرد و بعدش اندو گاه آرد و بخورد و ده آبهای اورا چیده نسبت و یکبار آرد و
سبب که در بر وزن نیتوان اندازند ازین سبب است که بخورد و نه اندازد الله پیشکش است آن

وہی ہے جس نے اس کو پیدا کیا اور جس نے اس کو دیکھا ہے

این عمل از افضل اعمال است که اولاً هر کس اگر بخواد و بخواهد به عینا سر بشنود کرده و این
ترکیب بنام طریقه ای که بنام تشریح کار بنام ای که بنام نوره این بنام و در پنج و شش و هفت و هشت و نه و ده و یازده و
یوزده و بیست و یک و بیست و دو و بیست و سه و بیست و چهار و بیست و پنج و بیست و شش و بیست و هفت و بیست و هشت و بیست و نه و بیست و ده و بیست و یازده و بیست و
براید باید که درین غسل اصل شستن نکند اما در وقت استمال این و نوره و بیست و سه و بیست و چهار و بیست و پنج و بیست و شش و بیست و هفت و بیست و هشت و بیست و نه و بیست و ده و بیست و یازده و بیست و
بکجا هر دو تا نه و بیست و نه و بیست و ده و بیست و یازده و بیست و

فروع دین
در بیان سیرت ائمه

[illegible]

خشک کند بعدش در تنور ناخته گذارد و بعد مدت هفت ساعت بر آوره کوزه را بشکند و رون کوزه چوب
 متشکل باید مانند زنجفر آنرا آن مانن خون زنجفر بود پس باید که او را یک روز کامل با بیاض جنین
 متقی کنند بعدش خشک کرده با مسکه یک روز بسایند پس اذان هفت بار بگوید که بسیار ترش شسته هفت بار
 دیگر آب صاف را بشویند و در سایه خشک کرده یک وزن آن زبوق اضافه نموده متقی کنند بعدش با نال
 رس و قلعید کنند چوب بلون نقره بر آید اما بیاض آن از بریاض نقره اندک کمتر بود یک درم او را
 در سبب درم نحاس طهر اضافه کنند نصفه خالص گردد

فصل دهم در تبیین نحاس

بسته و باخته آنرا شکل افلاک نتایج اعمال مسکو که واحد گاهی خشک تمام میشود و مانند راز گلاب
 هر عملی بر مضر ملو آنرا تحسین باید شد زیرا که اکثر تحسین در نقطه مضره و زیاده تراشیده است چنانکه
 در وقت به اشتراک مصالح جهت آلات اطاعت نمک و اکثر نافع آید و قتی که او را با قفسه خالص
 مخرج کنند سار عمل او را امل و آلات و دراهم از حاصل شود اما قتی که منفرد باشد او را باید که او را
 در آتش بنفش کرده باب ملین فرو برند تا رفع بیوست او شود و در عیب کامل گردد و وقت
 آب ملین بیاورد درخت زرد آلو و شفتالو و برگ درخت امرود از هر یک جزو و مجموع این
 اوراق را در جوش کرده سبزه شیر خرد و سدس جزو آب شیرین در آن حوض ریخته سر او را چنانچه
 گذشت زبل بستی که کند چهارده روز پس بیرون آورده نیم کوفته همان شیر خرد آب گندنا و آب
 عذب را با آن نموده چهارده روز دیگر در چاه تعفین و فن کنند پس بیرون آورده اوراق را
 نیک بشوید یک جزو زیت که یک سال بشیر بر و گذشته باشد ریخته در چاه تعفین است و یکروز
 و فن کنند بعد ازان غما سه که مظهر از قرحه ابلق شده باشد بر و اضافه کنند و در چاه تعفین
 چهارده روز بگذرانند و در فن کنند در آن زبل بعدش بیرون آورند اینست آب ملین این
 اسرار که است حفظ این را و نگاهد از صفات مای الملین الالبدر
 که هر مس کالباس خوانده بتازی یعنی آبی که بیوست از و میگردد و بگوید که زیره با سه سم آب
 و زیره با سه سم خضف جزو و براده شاخ گاوش ثلث احبذا و براده شاخ بز

موقعه گوشه که آفتاب کم افتد و سر و پو و پو نهند و هر روز سه نوبت حرکت دهند و بعد از آن راه
 خوش تمام آب بچوب و یک بر نه و آتش نرم بچوب شاند تا بقوام غسل آید لگام دارند و بعد از
 بکیر نه حرکت و عقب و جمل و غل چند آنکه میسر شود و اگر تمام عقب بدست آید بهتر است پس مجموع
 یا عقارب تنهار که گفته باشد چلیپا سه زنده و یک منقذ جمع نموده بس که معصود چند آنکه
 دو بار بر سر آید بر و ریخته بچوب شاند تا ضعیف و دروغ یارده شود و بعد از صاف کرده جزو سه
 سقمونیای الشاکیه اضافه نموده آتش نرم بچوب شاند تا مانده غسل غلیظ گردد و محفوظ اول را بر
 اضافه نموده خوب آمیخته یک جزو نوشادر شکر یک آن کرده آتش نرم بچوب شاند تا غلیظ
 گردد و پس از آن در آفتاب گذارند تا خشک شود یک گرم براسه اهلک کافی است ایلا و س
 بکیر نه پیاز غصیل و در ظل و اوراق و اعصاب الاغیه سه ظل و لصل اللوف نصف ظل مجموع رکفته
 آغشته بول اسپ چند آن بروریند که از روزه آن بگذرد و یک روز و شب بگذارند
 و بنوبت نقشه نیکه است باورند و آتش را صاف کرده آتش لینه بشکل توام غسل آرند و در سجده
 ریخته قح و یک بر نه و پو شاند و در چاه تعصین و من کنند و فوق آن شتی از شب گذارند و بطریق
 مذکور بالای همه طشت و یک پوشیده زبل اسپ در چند آن بروریند که هوا شود و مدت چهارده
 روز گذارند و هر روز سه نوبت بول کنند و بعد از مدت مذکور تغییر زبل داده چهارده روز دیگر
 در آن زبل مدفون کنند همچنین نوبت نوبت تغییر زبل داده مدفون کنند بعد از آن برآورده مدت چهل روز
 بافتاب گذارند تا خشک شود یا آتش نرم گذارند تا آب او تمام خشک شود و مثقاله انسان
 میکشد و در روز قیامت را بکیر نه افامی سرسین کوهی دو ران آب دو عدد قطع کنند و در شب
 آنرا در آرنج و در جوف آنهاست بکیر نه را لگام دارند که مقدر است ظل باشد و قطع
 کنند هر یک را مقدار ده درم و در سبت ظل شراب نوشادر انداخته بنزد تا
 ممتد شود و بعد از آن آتش برداشته آب او را جدا کرده روغن او را محفوظ دارند یک مثقال
 از آن بیک روز میکشد باور اس اهلک آن بدو طریق یکی شرباً و و هم اگر
 بنیزه یا کاردی یا پیکانی یا لند جو خوش بکیر
 ترکیب ده ظل انسان اخضر را سخی کرده در سبت ظل بول اسپ بخیسند و در آفتاب بنیزان

ای اساز خشک نمایند بعدش آب صاف مقدار سبب رطل در ورخته با چوب انجیر حرکت دهند
تا خشک شود بعدش سبب رطل آب در ورخته با قصاب گذارند تا در رطل همان نگاه صاف کرده و حقه
نگاه دارند بعدش بستانند بر آرد نخاس و نوشا در روز پنج مساوی و حدید و کبریت احمر نصف جزو مجموع
اجزا را ببول حماریک شبانه روزی کنند بعدش محفوظ اول برابر و اضافه کرده خوب بسایند تا یک جزو شود
بعدش کنندش و اغصان لاغینه گیاه شیش شیر مست هر یک نصف رطل کوفته در آن افکنند و مجموع
را در ظرفی کرده در چاه تعفین دفن کنند مدت چهارده روز و بطریق معهود بالا سه آن بول کنند
بعدش برآورده چنان فشارند که دست بآن نرسد و در ظرفی کرده نگاه دارند اثنا ساساوس
نیمه افنی سه عدد نیمه کرگ و نیمه کفتار هر یک هفت عدد و مراره کلاب و مراره غصانه که در
و مقابریا سه دار و بگیند و آن سه افنی را که نیمه از و گرفته شده یا غصانه پاره پاره کرده در سبب رطل
آب بنزد تانچ رطل مانند نگاه صاف کرده آب ایشان را بوزن مراره هفت بار بردارند و در آب
رینند و بسیار چه حرکت دهند و مقدار دو درم عرق آدمی و سه درم نوشا و با و مخلوط نموده بچاه تعفین
مست برستورند و بعد از چهل روز برآورده و در ظرفی نگاه دارند مقدار چاه شعیب از آن بکشند
در یک ساعت شیشا لاس بگیند بیش بوزن درم و سنبل رومی و دو درم عقر به هفت عدد
مشک نصف درم همه اجزا را جدا جدا سحق نموده بهم آمیزند و مراره افنی و مراره اسوسا و
مراره کلاب و نیمه کفتار و نیمه یوز و نیمه شیر گرفته یا مخلوط اول مخلوط کرده در قادی رخته چهل
در چاه تعفین گذارند بعدش برآورده و در ظرفی نگاه دارند و شعیب از آن در همان روز پاک
کنند و اگر بکار دیاشمشیر یا لند فیر و ج هلاک شود اگر شخصی به سبب بکس آن کند و نگاه دارد و بیش
سج شود و بعد ساعتی هلاک گردد و سیاطوس ده رطل استقیل را نیم کوفته و لبن لاغینه
چند ناله میر آید بر و اضافه کنند و مار زیون یک رطل سقمونی نصف رطل تسلی هندسی ربع
رطل جمیع او و بر آرد کوفته با هم مخلوط نمایند و بگیند آب ایشان اخضره رطل و آب کرفس رطل
و آب فود و رطل و آب سد اب یک رطل و آب نعناع یک رطل و آب پیاز و رطل و
آب سیاه و رطل با هم آمیخته چهارده روز در حوض گذارند و هر روز با چوب انجیر حرکت دهند پس
از آن بچاه تعفین دفن نموده چهارده روز و بگیند گذارند بعدش برآورده و نگاه آید و در ظرفی

انداخته و تحت زبل مدت سبت و یک روز و فن کنند بعدش بر آورده و در کوزه نگا دارند میکشند بطریق
 کبدر و اسمال با استعمال یک مثقال مسهل همکام ماز لیون نصف رطل خربق امین و خربق
 اسود و شحم خنظل و فرفیون از هر یک ربع رطل چوب نیل نصف رطل همه را کوفته در آب جنینا
 نوشا ورده و درم اضافی نموده یک شبانه روز گذارند بعدش بدست فشرده آب او را در ظرف صلیبی
 کرده بافتاب صیقل دهند یا آتش نرم بچوشانند تا شفاف مطلوبات شود و جوهر او به باقی ماند
 پس بهر تویحیه بقدر معمولی و او بهر روز بنهند و بگذارند تا خشک شود بعدش بگریزاده سخا
 و براده حدید از هر یک پنج درم و سبزه که مصدق سحقی بلیغ نموده با پنج درم نوشا و در یک شبانه روز با غلظ
 اول بسایند و خشک نمایند خنکاک قتال زعفران ربع رطل و سحقی بلیغ نماید و در سح
 رطل آب پنجاه درم زنجبیل و پنجاه درم فلفل و دو درم قاقله و سبت درم و در صلیبی جنینا سینه
 و سبت خوب مالیده صاف کنند و درین آب ربع رطل زعفران آینه یک شب دیگر گذاشته و
 آفتاب نهند تا خشک شود و درم از آن بیک روز بخند و میکشد انا روس افیون صفا
 خالص و درم کافور و صیوری و درم هر دور با هم سحقی بلیغ نموده نگا دارند هر کس که بخور از آن
 ساقط گردد قوت او را و اطفا می حرارت عزیز می او کند و اگر جالبی خلاف امور منفه مقدمه
 نظر بخال صنعت و قوت کواکب نگارده باوقات خلالت استعمال نماید اثری ازین نه بیند زیرا که قوت
 سمیات بهر چند که قوی باشد طاقت مقادیرت تاثیرات کواکب ندارد

فصل دوم

در تریاقات اسهال و نفثه و سعال

بیا لوس موجد آن عملای بن قنیا است -
 در تریاق سعال الغارده درم سنبل الطیب چهار مثقال جنطیانا رمی پنج مثقال عسوق کبر
 عسوق کرفس و پنج سقز بری و پوست سیخ درخت انار و پوست سیخ درخت رازیانه و پنج
 سوسن کبود و زراوند طویل از هر یک سه مثقال و در صلیبی و سینه و قرقفل و قاقله و قنیا
 و زنجبیل و مویزج و سطلگی و زعفران از هر یک دو مثقال این همه را کوفته بخت
 با و وزن عمل گرفته بخون سازند کمینیم درم جان بخش است تریاق بهر سعال کبیر

در پنج اقسام عموم و اصلاح مضرت همه تا نماید

ترکیب اصل القاشه و پنج درم جنطیانا می روی و حسب الغار و اسارین و شمشیر و یادر شنبویه و
عروندی از هر یک ده درم و صندل سفید و مروارید بگردید و پنبه سرخ و پنبه سفید و صندل
و قسط و سیوه ساینه و لادن و کندر و قرفه و سافرج بندی و قرفل و زنجبیل از هر یک شش درم
و پنج صفت ناری و پنج سوسن کبود از هر یک چهار درم همه او بپزد و اگر فته بختید و زنان عمل
کند گرفته نمیخورد و نگارند و بوقت حاجت بکار آرد تر یا قیاس **سرس** سیه با شیر یا گاو
سوز مندی و در رطل و اعلی نصف رطل قاشه ربع رطل قرفل و سافرج مندی و منقشگی
و شنبیل و قفل از نوق و کمر یا از هر یک یک اوقیه و زعفران نصف اوقیه و امیران چینی و نایب
و عاقه و حایض و در آن فلفل و نسیم کند و حسب الرشاد و شنبیه و ششم ریحان از هر یک سه اوقیه
میخورد و ساینه و کندر از هر یک یک اوقیه طلیث و او قیه اسشند و فراسیمون و جوده از هر یک یک
اوقیه غیر مصوغ همه اینرا کوفته پیچیده و بهیچ با حله و با و در آن سال که گرفت همچون نمود و در وقت چینی
نگارند و کاشف حال دافع عمومست تر یا قیاس **سرس** وقت نزول مشتری بدیده اوج خود و او بدیده
و مروارید و سافرج یک جزو بسند داشت جزو در و پنج قریبی سه جزو جزو و اگر فته بختید
باب با و زنجبویه پنج ساند و سدس جزو و نعلانی و نمانه نموده هنگام طلوع مشتری به بریزد و ساینه
تا وقت غروب اگر نازد و بعد غروب مشتری به در است و بدین طرح ابن العریس سینه بزد
به مقداری یک درم سازند و هنگام گزیدگی حیوان فومی تمام یا نو را بیدان بپزند و بایک اول
روغن گاو خورانیده و کنانند بعد از آن یک بندق خورند و پیاله آب شیر گرم و قلاب
بنوشند و ابن العریس را شسته آنچه در شکم اوست تمام بر آنند از هر یک او پیرا کرده تناول
کنند از هر قسم عموم موجب نجات است

تریاق ایلوئوس

باید که وقت نزول مشتری بدیده یا نو و هم از برج سرطان بگیرد و قلو نیاده و درم یک بار و درم غفران
و درم شنبیه و یادر شنبویه و کیمین و درم فاو و هر یک از اینها نصف جمیع اجزا هر یک از این اجزا را جدا جدا

موی سر قوی برپای او بندند و زیر و ستار خوان نمند اهل سفر بخندند و آمده از خورش طعام باز آید
 ایضا اگر کسی شش گره در بشیر و از چندان بزرگ شود که سوراخ تو را که ایضا از اقسام
 حبوب چند روز به بشیر آگ تردد از بند جوش آب یا خشک نمایند بطریق نجوش چند و اندک آن بهیوشش
 و بغسل آب گرم جوش آید ایضا بنامه دست را بر و غن چرب کرده بآب اندازند حل نشود ایضا
 هر که به هلیله خوردن عادت کند هرگز ریش او سفید نشود ایضا صمغ عربی بآب حل کرده برست مال
 آتش برست برادر و دست نشود زانند ایضا دندان آونی مدوده در زبان ببرد زیر بالین کسیه نمند
 هرگز از خواب بیدار نشود تا وقتیکه نبرد از ایضا از پوست گرگ زه کمان ساخته از آن تیر انداز
 کند هر یک نیکه از نریب آن کمان آید چله اش بشکند و از بخور پوست گرگ در نقار خانه پوست های
 آنکاره پاره پاره شود و اگر آنکاره از پوست گرگ بنوازند پوست های دیگر آنکاره پاره پاره شود
 اگر از پوست گرگ قوطه ساخته بپایان بندند وقت شب بترسند ایضا پوست انار را ششانه زود
 آب تراود آن آب بدو رکشت زار ریزند و اگر پوست انار بر درخت میوه دار بربند
 بهر دو صورت آن را همین باشد ایضا حروف بر کاغذ از سیاهی بنویسند و بهر رنگ سرخ
 یا زرد یا سبز یا بنفش بر آن حروف بکشد تمام کاغذ را که کند بعد از آن که ببالای
 سر بکشد که آینه بنویسد بر آن بپاشند از زور آب رنگ از سر حروف جدا می شود و حروف
 سفید بر زرد یا بنفش آینه شود و درونیه قهوه بر آب و لب بقرق فغاف یا عرق بلبلان کاغذی
 ساییده بر کار دیالکته بشیر یا بهر چهره آینه می گویند که اخته بنویسد بقللم بنویسند و بعد از آن
 او دین ساییده بر آن نوشته ریزند بافتاب گذارند تا خشک شود بعد خطه بنویسند
 حرف مکتوب به صفت آینه صاف و روشن نمودار شوند و اگر به صفت فقره از موم نویسند اندک گوگرد
 بالا آنکه نکرده اضافه نمایند و اگر بر سنگ نویسند صرف بخار سرخ را بقرق فغاف حل کرده
 بالای نوشته غیخته بافتاب داشته بعد ساعتی بشوید حروف نمودار شوند ایضا گیش زده
 که در راقه سه نوشا در پاک ساییده بویاندن فی الفور زهر کشوم دور شود و اگر بخ او که گویا سه
 است معده و ف باب ساییده بجای نیش عرق گذارند فی الفور زهر دفع شود ایضا
 یک سرخ خنک قهوه با یک ساییده با باغ مار گندیده و صندل و زهره و دفع شود و فی الفور زهر دفع شود

و رآید ایضا طلا و آهن را به توتیای سائیده در آب چند بار غوطه دهند بزرگ سس گردد ایضا
اگر خیار بزرگ نصف کرده و مفرور میان آنرا خالی کرده و خشک بامی خشک در آن نهاده
بسته کنند و بخوبی چیده اول بد یک آب اندازد و بدین دیگ خرقه بسته بالاسه سرده
خیار را بگذارند و بالای آن سرپوش نهاده چند آن آتش کنند که خیار را از بخار بخت
شود و خشک بامی خشک در میان خیار خرمای طب شده باشد ایضا آب شور از کشیدن
تسخن انبغ شین و لطیف گردد

حواس سوم و ربیان علم الیمیا

امیرتائش تق و اوت نبی مطلق علیه السلام شناس مفهوم التماس الفیت الناس
محمد عثمان عقی غنه که این رساله مستطبه به علمتاس را از کتب کاملین فن بدشتل مصنف و مرس المراس
و طلسمات طلسم هند سی و انیس اسکندرانی و تائیل ابو بکر بن و شید و غیره اخذ نموده مستطبه
یک مقدمه و پنج فصل ساخته

مقدمه

در تعریف علم الیمیا

بشعر علم الیمیا ان تراجم قوامی فاعله علویات است با قواسم منفعله سفلیات ای عبارت از
اسماء و طلسمات است که بعمل آن افعال عجیب و آثار غریب ظاهر گردد و فقط

فصل اول

حذر للمسیه که جمیع امراض خلق را شفا دهد و در گردن انبی که هیچ خطی از ریشم بسته خلق گردان
ما خلق شود آن خیار را در گردن صاحب خنق و خنق ازیر و عینه بندند بقدرت انما
نور است و در آن خطا گردیده مواد آن فرس به تحلیل رود و درین شفا یابد علم الیمیا
باید که در وقت شروع مشتری بخانه حوت بگیرد و در صبح چهل و هفت مثقال و زنجبیل
الطبایق فوطه ترتیب دهند و در وسط زنجبیل صفحه مقدار کف دست آدمی که وزن

آن مقرر شد و گاه باشد قرار دهند و این صورت در آن صفحه نقش کنند و بوقت انعام
تقریبی یعنی نظر او با حوت یا بسمطان باشد صاحب مرض در هر خود بند و تازوال الم
از که کشاید و صفحه از نجیب بر او بر موفع و رو باشد

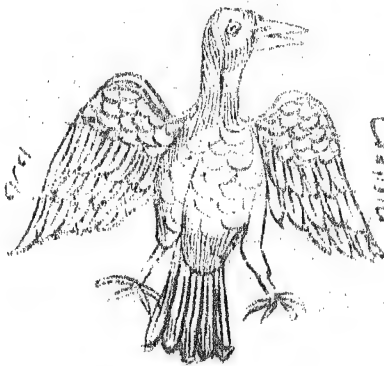
رما او ۸۵۱

صا الیه ۸ صا

۵۵ صا ۱۵۱ ۵۵



تاسع عشر النول را دفع کند وقت نزول مشتری به جگر پانزدهم سلطان بگیرد و بکعبه برود
و بگوید یا تعالی و اگر نویسد یا خدا را یا را بقیس اللون و شفقت نماید این شکل را بر
یا ستیل و التبرید و رو باشد و در بازوی مریض محلولی آویزند



صا الیه ۸ صا

۵۵ صا ۱۵۱ ۵۵

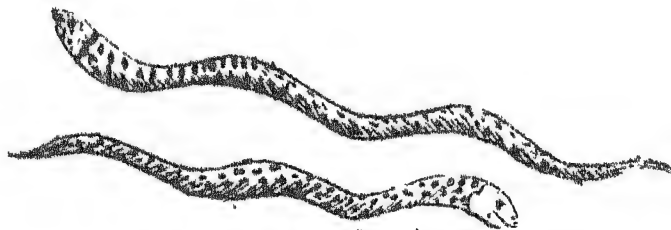
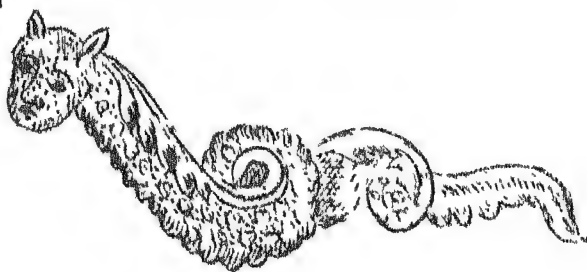
دندان پامال گردد

فصل دوم

در نون مختلفه طلسمات وقت نزول کمریخ از برج سرطان

بگیرند تولاد جیسی شتقال و از این لوحی مدور بسازند که مقطوع باشد اعلی و اسافل طبعین و این طبعین
بر ظاهر لوح صورت دو شعبان که دم هر کدام مائل بسوی هم باشد باشند و مابین هر دو این کتابت
نقش کنند و اطراف آن ۵۴ و در بین آن لوح که در یک جسم اولابس است تعبانی که سر او
تا چو سر شیر باشد باشند و ازین بی راس او کتابت ذیل تا دم آن نقش کنند بر اس طبع بچوش
خون که از منس یا از جراحت خطیمه باشد انفع است آن نیست

طرازها
۸۸۵۴۸۸۵۱۱۲



ما ۱۱ ط لک ۲۱ ص ۱

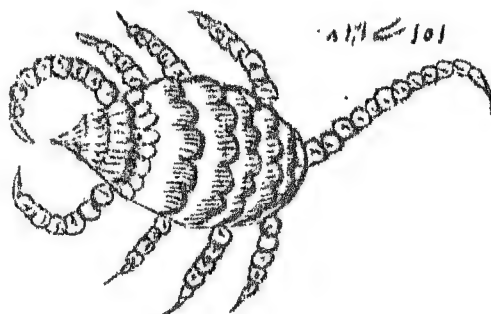
طالعیه قحار ب وقت نزول زحل در برج عقرب و طلوع برج عقرب اما چنانکه آفرشته

جبروی اول طلوع باشد ابتدا کنند وقت کمال طلوع برج از محل فارغ شده تمامه صورت رت
باین طریقی کنند که نصف اعلی انسان و نصف اسفل عقرب باشد و این مثال را بر عطر و آب
راکب نموده به سحر قوی می حکم کند



و در وقت اول طلوع عقرب تا آخر او باین عمل مشغول باشند و غم و رنج و در وقت طلوع سازند
اگر حیوان تمام شود و بگذرد تا بوقت طلوع عقرب تمام کند و آن عمل در نصف بزرگ قمر حکم
کند و بنامی برج الی آن منت روزه را بر او بگذرانند تا در وقت طلوع کند بعد از اتمام طلوع عقرب
در آن شب تمامه تمام و یک سال بپایند و بگذرانند و اگر در اصل نشوند و قوه العشق بپای
از آن شب بگذرد شود و در آن این تسبیح بر او بگذرانند تا بر آنجا بهر کس
مضر نباشد و اگر این خاک را به آب بپاشند و کرده قمر در ص ساخته و در وقت
طلوع عقرب بر آن حالتی که حوالی غم و است ملحق سازند و بگذرانند تا خشک
شود و بپاشند این تسبیح را بر آن عقرب گزیده نافع است الیضا آب خاتم
بلور می یا از سنگ سفید صورت عقرب نقش کنند و در وقت طلوع عقرب که در محل
در برج عقرب باشد ابتدا بر آن عمل اول طلوع عقرب اسی ابتدا از سر عقرب و اقیان
پرو نب نماید پس آن مطلقاً از سر سموم عقرب متاخر نشود اگر آن خاتم را
در قمر بپاشند آتش به عقرب گزیده و بپاشند و از آنجا حساب این خاتم

عقارب بگزیند باید که در دم عقرب این حروف نقش کنند ۱۵۱۱۱۵۸



طالع اسیر حیات ایسا بود بدینسان است صورت حیات به تجریدی یا قولاد یا سیدی نقش کز و
در میان راجی از دیوار قلعه مستحکم ناید هیچ مار یا از آن شهر بگریزد و مار گریز بنفس ردیت این صورت
از رسم نجات یابد باید که وقت نزول تسبیح هفت آخر قوس و طالع ع قوس و از هفت
در حد این صورت را کشد



Chrysomelidae

و اگر این صورت را به شکل خاتم تبار ساخته برگی یا اوویه مهر کنند آن اوویه مضبوط دل نباشد
و مار آید ازین گل یا اوویه بخورد و نه ایصال اثر هم از او ناکل گردد باذن الله تعالی
یا اسم جواد از سبب انتقال حیدر چینی مرثی ملویل النصار غیر از چشم طویل الزمان ساخته شد
آن این حسد و نقش کنند ۱۱۵۱۱ است ۴۹ ح ۱۱۱۰ است ۹ و نیز شکم آن صورت
مخفی نماید و تحت آن صورت این حسد و نقش کنند به مس ۵۹۱ و در فوق جواد این شکم نقش
کنند و در اصل ابتدا عمل وقت باشد که شتری مستقیم ایستاده و در برج ثو یا سلطان
یا حوت و طالع بدر بر شتری باشد بعد اتمام به عروسه از مدید هر دو پاسه آن مرغ را ملحق
یا به سار شکم گردانند بعد از آن در وسط آن ناحیه بناسه عالی وضع کنند معینت منار بلند
و در بلند می و ارتفاع آن چند اگه تواند سعی نماید و این عمو و را در آن بایند و نصب
کنند و حوالی آن بنامه سنگ بر آید و چنان محیط آن صورت نماید که اثرش زیاد و باران
بان صورت نرسد انفسله تعالی حسب از طاقه او و ازین ناحیه نماید و اگر شخصت بالای منار را
چند اگه چشم او کار کند بلخ و در آن جا نگذارد و غریبه یا ترانکه هر یک که آن منار صری شود و نه اردیگ
بازند و به بالای آن منار برآمد و به بیند که تا کجا دیده میشود بلخ تا آنجا که باز و به بیند
باکن ناحیه درسد چنان اگر منارهای متعدد سازند هر یک از آن منارها حوالی نور او و در اول
بلخ محفوظ دارد صورت طائر نیست



ما اعالع سر ۹۱ ماهه سله



ما اعالع سر ۹۱ ماهه سله

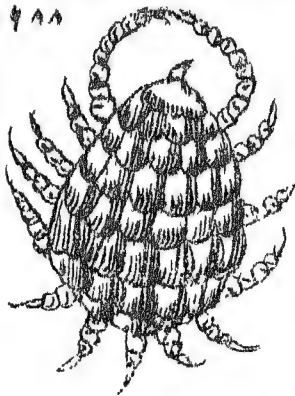
۹۱ ماهه سله

اسم ساله ۹۱ ماهه سله

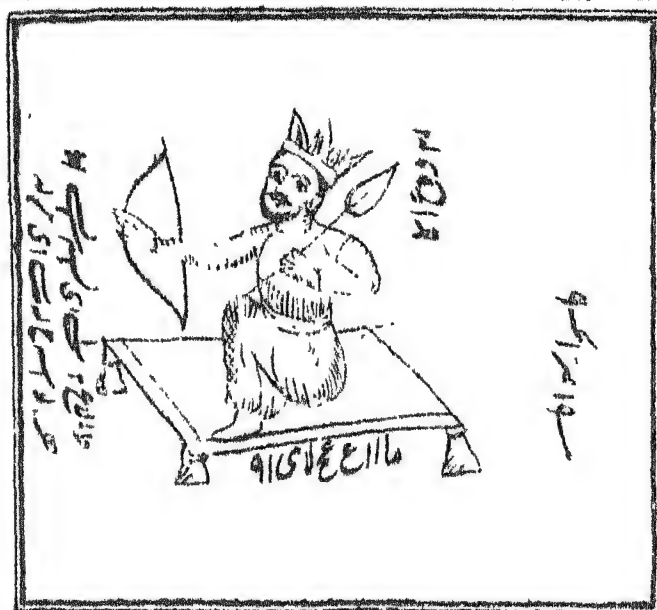
بعد تمام و در وسط شهر یا یا حیدر بنای عالی و قلع کرد و شمال برادر اعلای آن شکم گرو اند که از وسط و ریح
و بر و آسبید و اگر آن صورت صغیر بود گوش بنا کرده و پر شد تا از آسیب ریح و غیره محفوظ
ماند باذن الله تعالی ریح آن بلد با نهایت اعتدال باشد
طلسم و افع تب مشکه و تب ریح باید که در وقت اجتماع مشتری و قمر در برج پائیز و هم
یا چار و نیم از برج سرطان از فضله خالصه خنثی ساخته صورت سلطان در نقش کنند و این حرف
را بر و در آن ثبت کنند باذن الله تعالی تبهای مذکوره بطلت شود

۱۱۲۱۱۹۸۸

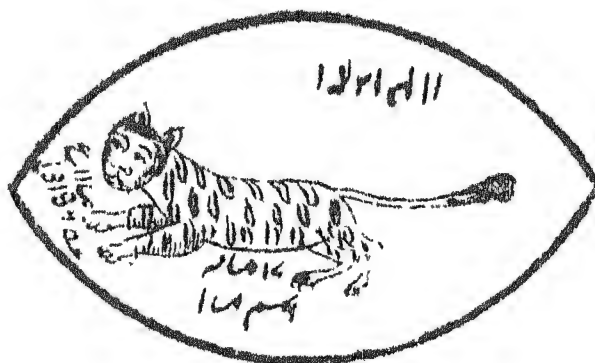
اسم ساله



طالعسم واقع تپ بلغمی و فنی که شتری بیش از بخورده قوس سیر کرد و باشد و قوس شتری باشد
نیزه قارنه و تسدیس دروینان و زحل ناظر باشد بقبر خاتمی از قلمی و نضه مربع ساخته این صورت
رامع حروف در آن نقش کنند



طالعسم واقع تپ منفرای و فیکه زهر و در برج حوت بود و قمر متصل زهر و ساقط از برج باشد
از تپه شمال نخاس فضا مزوج خاکی سازند که نگین آن از سنگ فیب باشد و این صورت
گره را با حروف در آن نگین کش کنند

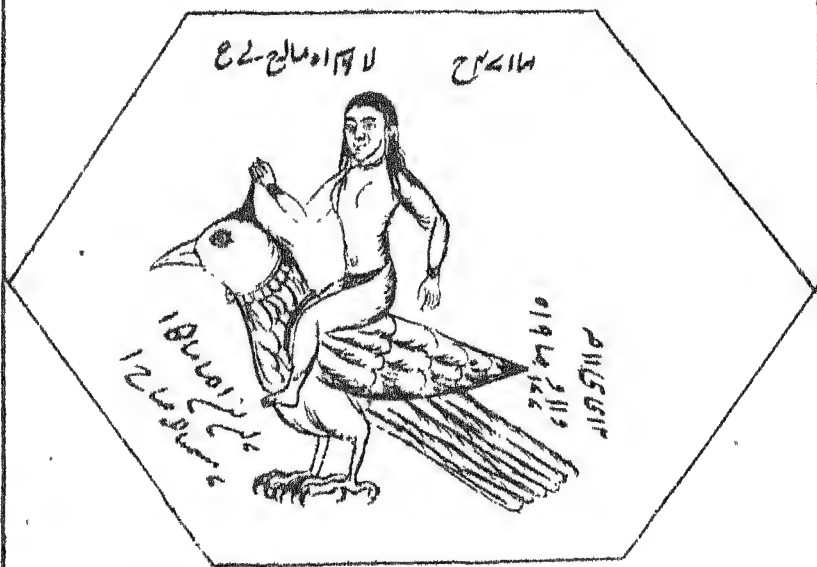


خاتم زہرہ براسی عطفت قلوب و قوت باہمی لطیف است و لایس و ہمیشہ مسرور و فرحناک
 باشد و زنان حامل این خاتم از اخلاق رحم و سائرا مراض ارحام و عسرت و ولادت و قطع
 بر آمدن خون محفوظ مانند باید کہ وقت نزول زہرہ بہ سبت و دوم در جہ حوت و تسدیس زہرہ
 بقدر در برج ثور و مریخ و برج عقرب از تہ منتقال سخاس الصفر خاتمی ساخته و نگین اورا از سنگ
 لاجورد و در نہ از حجب ابيض ساطع الزرقہ مربع ساخته این شکل را در ان نقش کنند و وقت
 ابتدا سے نقش زہرہ در او اہل سبت و ہشتم در جہ حوت باشد و وقت اختتام زہرہ
 باخورد جہ مذکور باشد و وقت بودن قمر در برج سرطان و متصل زہرہ بہ پشتند و در
 اوقات امی عمل و نقش و لبس قمر ساقط از نظر زحل باشد و ثانیست و تسدیس مریخ
 و نظر زہرہ بر اسے این کار افضل است



خاتم عطار و براسے تسخیر باب اقلام و حکم بنایت خوب ست لایس این خاتم

توی الحافظہ و ذکی و در بیاضہ علیہ بر ہمہ فائق باشد و ہر مقدمہ منسوب بہ بطار دوز علوم حکیم
و غیرہ بر و آسان و اسے اوج و ظن او حسن و اکثر چیز ہا را بحسب وقوع در خواب بیند و رفع
مالی و لیا کت و گریہ اطفال بخواب و بیداری و صبح و رات نفع ست نحاس طالیقون و حسد
چینی و خروج یہ فضہ و زہب مساوی الوزن بگیرد و بعد استراحت سبکہ نمایند کہ ہر دو ہسم
واحد شود و از ان خاتم سازند و وزن یک مثقال مع نگینہ و ابتدائے عمل وقت نزول
نظارہ بادل در جہ پانزدہم برج سبکہ باشد و وقتی نقش کنند کہ عطار و ستقیم و ساقط از
نشتین و متصل نباشد قمرہ عطار و از برج جوزا یا مقدارن عطار و باشد در برج سبکہ و وقت
لبس آنست کہ قدر رنگی از دوشاند عطار و باشد یا قمرہ عطار و باشد ہسم در مناظرہ
مقبول باشد ہذا صورتہ



فصل ہمام در بیان اتحاد و قلب

بشنو اصل مقصود در قضاے حواج اصلاح کو کہ باید کہ بران حاجت دلیل
باشد مثلاً حب و عشق و عطف قلب کہ محقق ست بزہر پس باید کہ وقت

نزول زهره از برج حوت و تسلسل زهره با قمر از برج حوت یا سرطان بگیرد شمس عروسی که نزد عروست
سوخته باشد و لطف باقی مانده و از ان موسم و صورت مرد و عورت با هم طالع و مطلوب
بسیارند و ذکر می چند بر آید که ذکر تمام کرده باشند مثلاً بر پاشیانی و برکت هر دو دست و برکت
و بر هر دو زانو و بر ساقها و پاسه باشند و مجموع اینها بر زنده کرده متوجه مفعوله باشد همچنین
موت ده همین مواضع با زاده هر ذکر که تجوایی ترتیب دهند بر بیت فرج پیشینه که هنگام
معاقله صورتین بر یکدیگر داخل و منطبق شوند و وقت الطیاق مثالین در دهن هر یک
از صورتین پارچه شکر که گذاردند و زعفران و مشک و عنبر اشوب از هر یک جزو سه نوشا
نصف جند و خود دهنی شنبه چندی و لوبان یک جزو سهند را کوفته بخته بشرب عطر معجون
منوره بندهق یا سازند بوزن یکد گرم و بعد از انطباق مثالین در سر بر اختر جمیع و زنجیر
جوان یا صبیبه یا مرد و سه وقت طلوع زهره بدست خود در کسی نصب کرده مقابل
ایشان بایستد و هر یک ازین بنا و ق را در آتش گذاشته تدفین کرده این کلمات
را گوید که ائینیت فلان بن فلانة و فلانة بنت فلانة قَالَ عَطَفْتُ
بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ وَ تَخَرَّتْ أَحَدَهُمَا لِلْآخِرِ بِرُوحَانِيَّتِكَ وَ قَوْلَاكَ
يَا مَا رَيْطَا سَ يَا ذَاتِ الْجَمَالِ وَالْبَهْجَةِ وَالْبَهَاءِ وَالطَّرِبِ وَالسُّرُورِ وَ
الْتِكَاكِ يَا مُوَلِّدَةَ الْحُبِّ وَالشَّغْفِ وَالْعِشْقِ يَا سَعْدَ السَّمَاءِ وَ أَحْسَنَ مَا
فِي الْعَالَمِ إِلَّا عَلَى أَسْأَلِكَ بِحَقِّ مَكَانِكَ الشَّرِيفِ مِنْ بُرْجِ الْحُوتِ
بَيْتِ آيَاتِ الْمَشْرِقِ وَ بِحَقِّهِ عَلَيْكَ أَسْأَلُكَ أَنْ تُرِيدَ بَيْنَ وَ
تَقَرَّبَ بَيْنَ عَيْنِي وَ تَقْبِضَ بَيْنَ عَيْنِي نُورَكَ الْجَلَالِ الْقُلُوبِ الرَّجَائِ
يَا مُفِيضَ السُّمُودِ وَالْفَرْجِ وَيَا طَارِدَ الْهُمُومِ وَالطَّرِجِ وَأَسْأَلُكَ
بِحَقِّ الْأَعْظَمِ الَّذِي أَقَاضَ عَلَيْكَ النُّورَ الْبَهِيْجَ الَّتِي لَا تَسْتَعِينُ
وَالْبَاسِدَ عَمُّهُ الْكَوْمِ مِنْ شَرِّ الْفَلَاحِ وَ بِحَقِّ فَلَكِ الْمَجَادِ بِرَأْدِ الْكَوْمِ
مِنْ كَيْدِ قَوْمِهِ وَ بِحَقِّ بَيْتِهَا وَ بِحَقِّ رَأْسِهَا وَ بِحَقِّ سِفْطَانِهَا وَ بِحَقِّ فَلَاحِهَا وَ بِحَقِّ

A black and white line drawing of a man and a woman in traditional Indian attire. The man on the left wears a crown, a beaded necklace, a long tunic, and a pleated skirt, standing with his hands in a prayer-like gesture. The woman on the right wears a sari and is in a dynamic pose, possibly dancing or performing a ritual.

اعمال تسکین ملوک و تسخیر سلاطین کا مگار بہر س گوید وقت نزول بہر اہم نجات
عقرب و ستقیم در سیر و غیر ناظر بہر جل و زحل با و ناظر نہا شد و عنارب نبو و
از شمس بگیرند پنج عدد عقرب حیوان اشتر اللون از رزق العین را ستر تا بالباس
سرخ پوشانیدہ و بر قامت آن زرو و بر سر خود فولادے کہ در کمال جلا و ورختندگی
باشد بنہند و شمشیرے بدست راست او دہند و دامن ہاسے او را بر میان زنتہ بپوش
زہرہ افعی کہ بریت اصغر و زرنج معدنی از ہر یک جزوی و نو شاد و برابر جمیع مجموع را در کوزہ

[illegible]

لِحُسْنِكُمْ وَالتَّجَارِبُ وَالْفُؤَادُ فِي الْمَذَاهِبِ آيِدُ وَشَيْدُ
 عَمَلِي هَذَا وَانْزِعْ بِرُوحَانِيَّةِ الْإِلَافِ مِنْ قَلْبِ فُلَانٍ بَيْنَ مُلَانَةٍ
 وَفُلَانٍ بَيْنَ فُلَانَةٍ وَهَجِّجْ بَيْنَهُمَا بِحَقِّ مَرْوَحَاتِ نَيْتِكَ الْغَدَاكَ
 الْمَكَارَةُ وَرُوحَانِيَّةِ آيَتِكَ بِذَلِكَ أَنْتَهُمَا بِأَلْوَحْشَةٍ
 وَحُبَّتُهُمَا بِالْبُخْصَةِ وَلَا تَزَالْ سُرُوبُهُمَا مُتَبَايِنَةً غَيْرَ
 مُتَفَكِّةٍ مُتَفَنِّةٍ بِيَدِ غَيْرِ مُتَجَانِسَةٍ مُتَصَادِفَةٍ غَيْرِ
 مُتَشَاكِلَةٍ مَا دُمْتُ فِي فُلَانِ الْمَشْرِقِ وَفُلَانِ الْمَدِينِ

فصل پنجم
در اعمال خیر

بشنو اعمال خیر و مفردات بلا اداسه زکوة لبست و مهشت حروف به لبست و مهشت را
 راست نیاید و قاعده زکوة اینست که هر حرف را هر روز بحجاب عدد ملفوظ آن بوقت
 معین باطهارت در سجده یا خدعه به لبست و مهشت روز از زکوة فارغ شود
 آنکه عملش راست آید الف هر کس که بامداد از بستر خواب پیش از حرف زدن
 هزار بار حرف الف را بر زبان راند صاحب ثروت شود و اگر هزار بار الف بابت
 مشتری بکافه نوشته یا خود دارد همان تاثیر بخشد و اگر بوقت سختی وضع حمل حرف الف
 را در ناخن های دست و پا سه حامله رقم کند وضع حمل آسانی شود و در وقتی که ماه
 در و بال یا بهبوط یا منجوس باشد بنظر جنس بلوچ سرب دانه بکشد و در آن دانه
 نام دشمن و ماوش نقش کند و یکصد و یازده الف بر دور دانه بموجب نقض که بدیل
 مسدود است نوشته در قیصر کینه مدفون سازد و بدو سی دفع آن دشمن شود



البسی اگر بر او یک بار بر پوست شغال و باغخت کرد و بیت امر دشمن ز ما و برش نوشته باشد
 دشمن و فن کنند بزودی دشمن دروغ شود و اگر میبوسند هزار و یکبار بنزد آن صاحب خوار
 شود و اگر نوشته باشد خود را در هیچ آسیبی بوسی نرسد اگر هزار بار بنزد آن صاحب و باغخت کرد و اگر
 نویسد و صاحب تیغ با خود دارد و شفا یابد اگر نوشته باشد باغخت کرد و اگر بنزد آن صاحب
 روز شنبه وقت طلوع مریخ بکشد و در هر شنبه آن شنبه بنیاد و نه حسد و تا بنویسد و
 مجبوس دهد که با خود دارد و فی الحال خلاص شود و اگر چهارصد تا بر کاغذ صبر بنویسد و با خود
 دارد و چشم مردم عزیز و مکرم شود و اگر بر روز چهارم در بار بخواند و در فقرات بر سر
 او کشاده شود و اگر با نصد و نه تا و نه حسد و تا بنویسد و اگر بنزد آن صاحب و باغخت کرد
 از غمزدی شدن محفوظ باشد و اگر نسبت و یکبار بنزد آن صاحب و باغخت کرد و اگر بنزد آن صاحب
 و در گذرگاه مفسدان و فن کنند و جمعیت بنویسد و اگر بنزد آن صاحب و باغخت کرد و اگر بنزد آن صاحب
 تا بنویسد و در زیر بالین اطفال بندد و خواب ترسند و اگر بنزد آن صاحب و باغخت کرد و اگر بنزد آن صاحب
 و بنویسد و در بار یا نام خود و نام مادر خود نقش کند و در کار نبرد که از دامن و باغخت کرد و اگر بنزد آن صاحب
 برگز آب انسان کار نبرد که نشود و اگر بنزد آن صاحب و باغخت کرد و اگر بنزد آن صاحب و باغخت کرد و اگر بنزد آن صاحب
 نویسد و بخورد و صاحب تیغ و شفا یابد و اگر بنزد آن صاحب و باغخت کرد و اگر بنزد آن صاحب و باغخت کرد و اگر بنزد آن صاحب
 بر پشت نویسد و آب بنویسد و بخورد و فی الحال کشاده شود و اگر بنزد آن صاحب و باغخت کرد و اگر بنزد آن صاحب و باغخت کرد و اگر بنزد آن صاحب
 و آنرا شسته بخورد و مریض و در از مرض شفایابد و اگر بنزد آن صاحب و باغخت کرد و اگر بنزد آن صاحب و باغخت کرد و اگر بنزد آن صاحب
 روز و شنبه با جمعه که قمر خالی از نخوشت باشد و شنبه مرتبه یک قطار و نیکین از شنبه
 نقش کنند و با نیکین کنند قوت باه بخشد و اگر صاحب تیغ در انگشت کند یا در آب و باغخت کرد و اگر بنزد آن صاحب
 و از آن بخورد یا غسل کند شفا یابد و اگر بنزد آن صاحب و باغخت کرد و اگر بنزد آن صاحب و باغخت کرد و اگر بنزد آن صاحب
 و در راه آبی که بیایم یا مریض برود و فن کنند از آفات از منی و سادی محفوظانند و اگر بنزد آن صاحب
 بساعت قمر شصت بار نوشته بنام غائب و در زیر سر بندد و بخوابد بر احوال غائب مطایب شود و
 معلوم شود که غائب کجاست الدال اگر بنزد آن صاحب و باغخت کرد و اگر بنزد آن صاحب و باغخت کرد و اگر بنزد آن صاحب
 در چهار موضع رفت را و وقتیکه قمر در سرطان و ناله بنویسد و اگر بنزد آن صاحب و باغخت کرد و اگر بنزد آن صاحب و باغخت کرد و اگر بنزد آن صاحب

گفتند و وزیر یگین انگشتی نمیدخدا ای تعالی بوی نعمتی ارزانی دارد که هرگز کم نشود و اگر بر
 ورق آموختگار ندو با خود دارند حفظ و فهم و دانش زیاده شود الذال اگر کسی بخواند آن
 مداومت کند دولت او روی زوال نپایند و اگر هفت صد بار بخواند و بر شیرینی بدید هر که ازان
 بخواند محبوب القلوب گردد و اگر در روز چهارشنبه آخر ماه پنج بار بر اطراف پیشانی نویسد صاحب
 درد شقیقه را سود بخشد و اگر روز یکشنبه یکصد حرف را بنویشد در زیر بنای عمارتی که نویسد از
 بگزارند از شکستن و خرابی شدن محفوظ ماند و اگر هفتاد حرف را بنویسد و در گوش خروس
 بنویسد و سه روز در جاییکه دفینه باشد و اگر بخواند و برود و بداند و سه روز در جایی که کند و اگر
 همین عدد بنویسد و در گوش خرنمند و باز آورده و ظرف قلعی نهند و چند آن نمک بریزند که پنهان شود پس
 ازان در زیر سر خود نهند و هفتاد بار بخواند و بخواب رود و دفینه هر جای که باشد بخواب بدیند و اگر در قنیه
 فرد جرمی و میرنج سخت الارض باشد هفتاد و پنج بار بر ورق آموخته بنویسد و ازان از آفات
 محفوظ ماند و اگر همیشه بخواند آن مداومت کنند از هیچکس ترسند اسلین اگر است و یکبار
 بنویسد نوشته بنام هر کس که خواهد در آب روان اندازد و آنکس بزودی مباد و هر که همیشه
 در نماز ظهر شصت بار بخواند صاحب کرامات شود و اگر هفتاد عدد بنویسد در گلو
 اطفال مبتدیان و در سنجین و در آید اشین اگر چیل و دو حصد و برید و نقل بنویسد و بر هر
 عدد چیل و سه خراب چیل و دو بار بنویسد آن تیره نقل و خرابها بدامن زن ناکند بسته
 و بگذارد که عمامه بنید از زیر سر که کسی آن نقل را گذارد ازان خدا بخورد و بخت آن
 زن ناکند اگر گذارد شود و شود و شوهرش پیدا گردد و اگر چیل پاره کاغذ بنویسد و چیل
 آنرا گذارد و شصت بنام هر کس که خواهد هر یک لقمه نان را بیک یک سگ بخورد ازان زن
 آنکس بسته شود و اگر بوقت خواب سه صد بار بنام زن حامله بخواند و خواب بدیند
 که زن دختر زاید پسر و اگر لطعام و شراب بهمین عدد بخواند و بخورد زن حامله و بزند و
 بار بند الصدا و اگر در وقت پیاده رفتن بخواند این حرف مداومت کند در راه مانده
 نشود و در منزل مقصود برسد و ان شاء الله اگر هفت صد بار لطعام بخواند و بخورد و در
 دفع شقایق و صاحب ضعف دل را نیز بهمین عدد دفع بخشد و الطاهر که خواهد که از

میان دشمنان نجات یابد یکبار بنام خود بنویسد و ده بار بخواند بیک نفس و بیرون آید
 و پاکسے سخن نگوید سلامت برود و الطاء اگر هر بار دو وقت پیشین نه صد بار بخواند و بجانب
 خانه کسی که از دور آزار باشد بدید بنویسد و دفع شود همین عدد نوشته بر مصروع
 مبتد و صحت یابد العین اگر در باره قلع قطار یا خون کبوتر بر برگ ترنج نوشته با گلاب
 شوید و بخورش صاحب قونج بدید شفا یابد و اگر در تسلیس زهره و شتری بشک
 و زعفران و گلاب بنام بنویسد نوشته با خود دارد و زود بمطلب خود برسد و اگر همین عشت
 نوشته بخورش مطلوب بدید بهر چیزیکه باشد زود بمطلب خود برسد الغین اگر هزار حرف
 غین بزرگ مغل نوشته و در سوط میخ در خانه نفسم و فن کتد زود آواره شود و اگر همین
 عدد بطرف خانه او بخواند و بدید همین فائد بخشد الفاء اگر هشتاد بار یافتن و قیج
 زجای نویسد و باب بشویند و بخورش زن حامله و سبب فی الحال یار نهد و اگر کسی هشتاد
 هشتاد روز بخواند و سیوی حسنه دشمن بدید زود لاک شود و اگر بنام غائب هزار بار
 بر کبرپاس پاک نوشته بسوزاند زود یابد القاف اگر روزی چهل بار بخواند مطلب
 او زود ساخته شود اگر صد بار بزرگ جو ز نوشته بخواند دشمن و فن کند زود آواره شود
 و اگر در صد بار بر کاغذی بنام بنویسد و در زیر سنگ گران نهد خواب آنکس بید
 شود تا بیرون نیارد و بخواند آنکس را خواب نهد و الکاف اگر کسی در ساعت زهره
 یا شتری یا قمر بنویسد و با خود دارد یا هر روز و هر شب و صد بار بخواند و بر خود بدید و چشم
 مردم سبب نگیرد و اگر سبب بار باین طریقی بنویسد  و هر گردن
 خسرو سینه بسته بر سیماب در گوش او نهد  و در موضع
 که گمان فتنه باشد سر و مدخروس بدان موضع رود و منفی بر زمین زند اللهم هفت
 و یک حرف بخار و نویسد و هفتاد و یک بار بر سفر حل بخواند و بدید و از آن کاره آن سفر حل
 را بتر است و بخورش زن دشمن هر که با هم الفت نداشته باشند بدید در میان ایشان
 موصلت و الیام بدید و اگر هر روز و صد بار بخواند و باشد از کید دشمن نجات
 یابد الیسم اگر یکصد و پنجاه و یک حرف میم بنویسد و یک دفعه آن مفتوح باشد بدید صورت

هر بر حسب سرخ یا آبی بنویسند و خوش مطلوب و نهند یا با شمشام او راستند ثبت عظیم بهم
 و اگر کسی بفرستد طلب دارد و آنکس آنچه نهد نو بار بخواند و بوی آن کس بدزد و وی آنرا
 بدزد و اگر چهل بار بر طرسه بنویسند و بشویند و بخورند حافظه و فهم زیاده کند النون اگر سبب دیگر
 بر فعل اسب و قتی که زهر به تسلیس افتاب باشد بنام هر که خواهد بنویسند و در آتش اندازد آتش
 بپوشد او بقرار شود و اگر بکیمید و شستن فی کور بر کار و نولاد بنام هر که خواهد بنویسند و اندرون دیو
 رو بقیه فرود و ماد ای که آن کار و بار باشد خواب آنکس بسته شود و اگر بخواب نون نویسد و با خود
 دارد و هیچ جا نرود و اگر نرود الواء اگر نرود نه بار بنام شخصی بر ورق آمو نوشته و قتی که ترخت اشعاع باشد
 در میانیا و نیز خواب آنکس بسته شود و اگر خواهد بطرف رود که بچگونه رفتن آن طرف میرد نشود اگر
 به صاحب شصت با بخواند و بر آن طرف بدزد و بوی سفر آن طرف میرد و اگر در آن
 بر کسی دستوری شود باید که از زیر ناله و آن چپل تو نگردد و سنگ نریزد و در وقتیکه نریزد اید النور
 و مسعود بود هر یک یک ده بنویسد و در زیر بالین خود نهد بلکه دفن کند البته جمعیت بهم رساند و اگر
 بقصد دفع دشمن بر خاک گورستان بخواند و بخانه دشمن بپاشد و بوی دفع دشمن شود و اگر
 صد بار بر حریر سفید بنویسد و با خود دارد و زبان بدگویدان از او کوتاه شود اگر همسین عدد
 بر آلات زرع نقش کند زراعت بسیار شود و زلفت امین باشد اگر کسی از هر
 ترسان باشد و بحالت ترس بگوید **كَيْفَ يَحْصُلُ حَمْسَتُكَ لَا حَوْلَ**
وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ از آنچه که ترسان بود امین گردد و اگر این اسم
 را بر سفال آب ناریسیده بنام گر خسته بنویسد و در آتش اندازد البته باز آید اسم امنیت یا
 سحابیوس و اسم گر خسته را بر روی دیگر سفال بنویسد و اگر این اسم را بر
 انگشتان و کف دست کسی که گمان و زوی برده باشد بدین ترتیب بنویسد با انگشت ابهام
 این شکل طلیح و به انگشت سبابه این شکل ملیح و با انگشت وسطی این شکل طلیسه
 و با انگشت بنبر این شکل صلیح و بنصر این شکل طلیح و در کف دست نویسد **مَعَاذَ اللَّهِ**
أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ أَتَاهَا الظَّالِمُونَ اگر او زودیده باشد انگشتان
 او به هم نشوند و اگر نام کسی که اشتباه و زوی برده باشد بکاغذ بنویسد و این اسم

یا افضیح یا الحجج یا افضیح لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم بمان بخواند
و بسوزاند و خاکستر آنرا بروست آنکس باله اگر دوزیده باشد و خاکستر نقش نام او مشام شود و اگر این عمل را
☆ اقامه الله عیاده در سفر میان بار خود بگذارد از حرق و غرق و سرق امین باشد اگر بزرگ از کس
رنجیده باشد و بیمار آزار بازو باشد باید که این طلسم را اگر مرد باشد بخون کبوتر نر و اگر زن باشد بخون کبوتر ماده
بر عطران و گللاب بگشاید و بکشد و از آن بخور کند و در خانه در پیچیده در عوم غریزی گشته در گردان
بیازد و راست خود بند و نوزاد آن شخص برود نهایت محبت آرد و بنده طلسم انشیت ۳۴۱ الما ۳۴۱ ان ۳۴۱
معا و دمه اسطاططه یا تجمل یا تجمل مع المحبت فلان بن فلان

حواص چهارم در بیان علمیه

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد محمد خاں کبر و فوت حضرت خیر البشر علیہ السلام ای نایاب نیکو نظر حکمران کا احقر البشیر حسین
محمد خان قیس شکرگزار این رسالہ علم ایمانی بہ بال ہما شملہ یک مقدمہ و سہ فصل انتخاب کتب یا
مانند فوائد اسلام و تحفہ حلیہ نویں و عیشہ مقالات لطیف است

تقریباً ۱۰۰ سالہ

علم سیمیا خیمه لایق است که به سبب بعضی اعمال تصرف در قوت متخیله حاضران کند و مشاغل تنبیه
در نظر ملایم مردم آید که آنرا در خارج وجودی نباشد

فصل اول

در خواص نباتات مستحبه

اسطیطیات لیطوس عنایوس معنی آن تدبیر قابل روحانیات و ناقابل بیانات ناست و این
آبی است که حکما در زمان سابق کتمان این عمل کرده و بسیار عیانست نموده بنیات عظیم نموده اند زیرا که هر که
باین مطلب متفرون شود بدربار اتم و رفیع معیشاتش در جمیع مطالب اینجاست متفرون بود و اثرات حضرت عظیم و طریقان آثار
داشت باشد چون بطبع از سایر نباتات اسع است در استعماله با سنجیه مخالطت و محاربت میکند ای اگر صغرا درین
غالب باشد فی الحال تسخیل صغرا شود و اگر بلغم باشد به بلغم و این سبب نیست که در طبیعت بطبع استعمال عظیم است هر چه

در رسد و یا بد اول باو مخالطت و نماز حجت کرد و بعدش اذان نقل طبیعت کرده از کیفیت یک کیفیت و از
 صورتی به صورتی نوعیه دیگر انتقال کند و این اذکار کان جید منتهی الیه است و اینجا پنجم بر سر گفت
 ذکر طبیعت اذان میگویم حالا نوس تاویل آن بتازی لفظ العقل است زیرا که طبع اکل خود را بلایسد
 کند و دل او را بمیراند چنانچه ادراک او از دریافت متعارفات بنهایت قاصر و عاجز باشد و حافظه اند
 مطابق منقود گردد و بعد از آنکه گردد و در حفظ تمامه معدوم گردد و صفت آن بگیرد که کما
 مرد و زمین دفن کرده و تخم خربزه را در مغسره خرمالیه در و مرغ و مرغ نماید و ترتیب کسایشی نمایند
 که شمر گردد و هر که از این خربزه خورد باید و معقل شود و حسن و فطانت از او زایل گردد و حتمی که از غیر او شمر
 و مدح و دم نشوند آشته باشد بطبع کلکیا نوس تاویلش بتازی زیاد کند و عقل و فهم
 باشد و کسب استقامت خربزه را به ترکیب مذکور و حالا نوس نزع نمایند اما در اینجا تخم خربزه را در جبهه انسان
 نزع باید کرد بهمان طریق یا مغسره آدمی آئینته و دیگر مراعات آداب زراعت بالتمام نمایند
 و چون این طبیعت بطور آید اکل آن و از آن زمین کثیر الذکا و العقل و الفطانت گردد و هر چه شنود و بگوید و بکند
 شنیدن حفظ کند و هر چه توجه دارد نماید و ادراک آن رسد و در عقل و فهم و ذکا آن شخص
 زیادتی بسیار بشود و آید و در سوارت آن با امور عظیم و قوی باشد و جمیع حقائق عالم کون و نون
 او را بطول تمام حاصل شود و هر چه اکل این طبع گمان رود در خواب به بیند و بعینه چنان بطور آید
 بطبع که بیلیطیا آنست که آن بتازی مسهل الصفا باشد و ترکیب بگیرد از غصان لاغیه ده رطل
 خشک کرده با خاک و زبل برابر آن و بگویند و در حفره گذارند و در میان آن تخم خربزه ریزند و پرورند
 چنانچه باید تا برود و هر که یک از این طبع بخورد و عطر اسه فاسد غلیظه حاد را بالتمام دفع کند

فصل دوم در بیان حواس مرکبات

بگیر و بزرگ کاه و از آن خون شتر یا لایه و بر و عن کاهو چرب کند و بظرف رصاص کرده سحر آنرا
 محکم بند و بر زیر زبل اسپ و دفن کند و بعد یک هفته تبدیل زبل کرده مانند تا وقتیکه آب نوس
 در آن متولد شود و بصورت مار سه و سوار و بر شتر مشابیه و هر دو پشمان او سیاه و دو بال داشته
 باشد پس باید که قدری از خون فصد شتر مهیا داشته باشد هرگاه آن جانور چشم بکشد یا در فی الفور

قدر سه برنج و دروی او بریز و چنانکه در یک روز و شب بقدر نیم پاوانا خون فصد شش برنج و دروی او
 ریخته باشد بعد از سه شبانه روز قدری از جگر شش بریش و اندازد تا بخورد و و تا چهار روز از جگر شش خوراک
 او بد بعد از هفت روز آن جانور به شکل بدور شود پس در بیوقت قدر سه از بول شش بر دریز و فی الفور
 بهاشامد و منصف شود پس بعد از سه ساعت کار و چیز اندرون طرف بگردان او نهد و نذر کند تا خون
 او بکشد و در آن طرف جمع شود هر که قدر سه از آن خون بکشد با مالد بر روی آب دود مهر کند
 سرفه نشود و طی الارض نیز حاصل شود ای راه یک ماه بیکر طی کند و اگر از آن خون قدر سه
 بر روی خود مالند کسی او را نه بیند و اگر بر سر مالد و سر بریده نیز آسمان بایستد فی الفور ابری پیدا شود
 و باران بسیار و اینها بگیر و بویا و از آن خون حماریا لایند و در ظرفی کرده و در زیر سرگین چهار دفن کنند
 و هر روز آن زمین را ببول حماریا ترساند و تا مدت سه ماه بعد از آن بیرون آورد و در آن ماران کسین
 که سرنگی گنده و کشته باشند پیدا شده باشند آن مارها را با احتیاط و بنوعی تمام و در ظرف زجاجی
 کالان کنند که سر آن تنگ باشند و تا یک هفته خون حماریا بخورد آنها و پس سر آن ظرف را محکم بسته تا سه
 هفته بگذارد و تا مهر ماران بیکدیگر را بخورند و یکی باقی ماند ملون با انواع الوان و باجی مثل تلخ خردوس
 و دود بال خمر و خوابد و داشت و بویا نایان او را محموس نماند و او را آب آخوردن هیچ نباید و تا قوت حرکت
 او را نباشد پس دماغ خود را محکم بندد که راسخا و در دماغ هر عظیم میرساند و در ستانه پوست محکم بر دست ما
 با در کشد و آن مار را بر بنوری گرفته از ظرف شیشه برآورده و بتاری افکند فی الفور کار و نیز بر سرش
 بر اند و چنان نکنند که سرشش از هم جدا شود که بسیار است بریده و بپزد و آزاری بصاحب غسل رساند
 چون بمیرد خون او در همان گهییا نیز که اگر قدری از آن بر مس گذاشته اند از دند طلا سه
 خالص شود و سر و گوشتش را بر با احتیاط لنگه دارند از خواص سر و دست که هر گاه باران عظیم بسیار
 بجای آید آسمان سرمانند را نماند باران موقوف شود و در هر شکلی که آن سر باشد همیشه منصور
 و فیروز مند باشد و هر که آن سر به باری خود به بند و بر روی آب دود و غرق نشود و بهر
 طایران طیران نماید و از چشم مردمان پنهان شود و بیاندی بهر بعضی که نمیدانند فی الفور شفا یابد
 و اگر از گوشت او بوزن دواکی بخورد کسی در هندی فی الفور پاک شود و اینها بگیرند و کسی که هر یک
 روی آن سبز شده باشد و بخون کبوتر یا لایند و در ظرف روغن دار کرده و زیر سرگین آب دفن کنند

پس از چند روز متعفن شده از و صوبتی بوجود آید که روی او شبیه بروی انسان و بدن او مسطح
 مرغ و زیاد از سهفت روز نزدیک به چوبه و او را بموی می و در معانی بیالاید و در لته پیچیده با خود دارد و از
 خواص او است که دارنده آن را طی الارض حاصل باشد و جمیع سباع و بهائم مطیع او شوند و بهیچیکه اگر خواه
 بر آفتاب سوار شود و از زنده آن تا چهل روز از طعام مستثنی باشد و اگر قبل از موت حکم او را چاک کنند آبی که
 از شکم او بر آید نگاهداند اگر مسرجه بی بقدر نیم قطره برداشته در گوش چکانند کلام جنات بشنوند و زبان
 حیوانات بشنود و اینها بسیار در موش خشتی و او را در آب باران یا آب آنها که در دم در آن باشد مثل
 نمرنگ یا جمن یا غیر آن غوطه یاسه بپزد و پیچیده تا بمیرد پس خشک ساخته برین وزن آن ل نوز
 و دل طوطی سخن گوئی که عمارت از شارب که کوهی است مجموع را خشک کرده کوفته خجسته نگاهداند و هرگاه
 قدر بس از آن در آب یا شربت بخورد و هر چه بخاطر مردمان بگذرد بران اطلاع یابد
 ایضا بگوید استخوان در گیس و استخوان مار سیاه و استخوان آدم مجموع را تا چهل روز زیر زمین دفن کند
 بعد از آن بر آرد و خشک سازد پس سیاه و استخوان بوسیده انسان مجموع را کوفته با هم میانزد
 و در پاسه هر درخت که خوابد بسوزد تمام شاخه های آن درخت سبز زمین گذارند و این عمل خالی
 از عجب نیست ایضا بگوید غراب یعنی زارع سیاه چندان که خواهد و او را در آب که بجماس
 کرده باشد غوطه یاد دهند تا بمیرد پس بگوید و سگ سیاهی که یک موی هم سفید نداشته باشد در خانه بخور
 دارند یک روز روز دوم فقط گوشت غرابهای مذکور را بخورند و گوشت کور دهند و از آن آب که غرابها را
 در آن غرق کرده سگ را بنوشانند اگر سگ فریاد کند هرگز بغیر یاد او التفات نمایند تا سه روز
 روز چهارم بگوید سگ سیاه که بگوید سفید نداشته باشد و او را نیز مثل غراب در آب غرق کنند
 تا بمیرد و گوشت بگوید مذکور بخورد و سگ بدینند و از همان آب که بر او غرق کرده سگ را بنوشانند
 تا شش روز بماند و روز گذشت و بدین مدت چشم هاسته سگ متقلب شود پس بگوید برگ درخت سون
 قان و رختی ست خود برگ هاسته آن شبیه به برگ سداب بقدر سه او تیه آب از آن بگسا بگوید
 بگس مذکور بخواند فی الحال بناله و آید و فریاد عظیم کند پس بگوید ندایک سفال سرکش آید و سگ
 را دوست و پادشاه بدیگ اندازند و آب بقدر حاجت بدیگ انداخته و در منقش خوب حکم بکنند و بکنند
 گذارند و چندان آتش کنند که سگ مذکور در آب ممل شود پس او یک را بکنند و بر پا بزنند و آنچه

نور و است در آب اندازند اول استخوانی که در آب آید آنرا فی الفور بر دارند و طبعه نگاهدارند و آنچ
بعد از آن آید آنرا هم بگیرند و با حقیق طبعه از استخوان اول نگاهدارند هرگاه خواهد که باران بسیار و
آن عظام اول را که بروی آب آمده بصحرای برده بر می آورند آن کندنی الحال باران بسیار و چون خواهد
که باران موقوف نشود آن عظام را از موافق گرفته بپوشانند باران موقوف شود و این عمل عجیب
غریب است ایضا نزع الساعه اگر خوانند که سخن در مجلس بکارند که فی الحال بر نشود و گل و
بار و دیگر بگردد تخم شیر بند می یاسد دانه مست می یا تخم خیزد و خون آدمی که از فصد یا اجابت حاصل
شده باشد تر کرده هفت روز در آفتاب نهند تا طبع یا بد بعد از آن بنزد و بهفت روز دیگر در
سایه خشک کنند پس در کپاس نوبچیده نگاهدارند و قدری از آن گل که بر قلعه بهتقان بوقت
لش یا رمی چسبیده باشد نگاهدارند هرگاه که حاجت افتد قدری از آن خاک در کاره سیال بریزد
و چند دانه را و آن خاک نهان کند و قدری آب گرم در آن بریزد و روی کاسه که بایس بپوشاید و آن
ساعتی درخت سبز شود و برگ و شاخ و گل و میوه دهد و موجب حیرت است چنانچه آن سخن گوید ایضا
بگیرند و دل بوم در لثه پیچیده بر سینه کسی که در خواب باشد بنهند هر چه از سوال کنند آنچه در دل او
باشد بعالم خواب همه صاف همان بگوید هیچ سخن مخفی و پنهان ندارد ایضا بگیرند و قدحی پیکر گ
بگذشت مالیده دست را بر آن خفته گذارند هر چه از سوال کنند جواب بگوید ایضا بگیرند زبان
چرخ شکاری در لثه پیچیده بر سینه خفته نهان آنچه از سوال کنند جواب آن یک یک بگوید ایضا بگیرند
هر که گاو او را و نفس کرده تا سبت روز حباب السوس بر خوراند و بجای آب گلاب دهد و بعد سبت روز
این طلسم را بر کار و نوایسد و قبل که قمر متعطل بطالع صاحب عمل باشد طلسم اینست +
را و ده دل الله جل و الله را اسر و الله را و الله را الله یا مثل اغنیو فی لما ابریده بهر آن ساعت از آن کار و ده دل که
را و بچ کند و چنان احتیاط نماید که یک قطره خون او بر زمین نیفتد حبله البظرفی بگیرند و دل او را از
میان دو کتف او بر آورده مع تاج او تمام آنجه دسه پرا طول که بر وزن او سبت و را سبت دل در
جائی بسخن طاعت نگاهدارد و شکم او از فتملات پاک کرده بریزد و تمام گوشت و شور باسی او بخورد و اگر احتیاط
باید که هیچ استخوان او را استخوان هاشک نیست و همه درست و سالم بماند پس تمام استخوان ها را در طاس
په آب افکند از آن استخوانها سبکی بزرگ بروی آب آید آنرا جدا نگاهدارد و سبکی بزرگ در وسط آب

ایست از اعلا و در دو یکی بزرگ در تیر آب نشیند آنرا طلسمه نگه دارد و دو یک استخوانهای خرد را بول و
 تنج و پر بادریک شیشه آتش با طرف سفالین نهاده و سرش از گلاب محکم بند کرد و آن بسوزاند تا همه
 استخوانهاست پر با سوخته خاکستر شوند خواص این خاکستر در بیان خاکستر مذکور خواهد شد اکنون بیان
 هر سه استخوانهای مذکور نمایم بدانکه استخوانیکه بالا است آب آلوده طبع او ندمی است و قفون او در نار شود

و نام آن چون است که گفته افروخته کند و بر استخوان این خاتم **خاتم** و این اسم
 که علی بنیشتا بنو سید و چهل و دو بار همین اسم بخواند و از کوبیده که صاحب ال شفا باشد بدو طلبد و گوید
 یا بیخون خدا علی العیون و گوید که ختم در آتش پس همه حاضران انجمن به بینند که او در آتش
 سوزان رفته و حال آنکه او با ایشان نشسته است و آن استخوان که بوسط آب مانده طبع او

هوایی است و قفون او در هوا شود و نام آن زیتون آن چنان است که همه استخوان این خاتم
خاتم و این اسم که علی بنیشتا بنو سید و چهل بار اسم مذکور بخواند و از صاحب ساعت
 طلب بدو کند و در سنی یا چوبی بر هوا اندازد و گوید یا ربی خدا علی العیون و گوید اینک ختم پس همه
 حاضران مجلس به بینند که او بر هوا بران چوب یا رسن سوار شده میرود و در حقیقت او با ایشان نشسته است

و آن استخوان که زیر آب نشسته خاکلی دارد و قفون او بر جمیع ارضیات شود و نام آن شمعون است بر آن خوان
 خاتم **خاتم** و این اسم که علی بنیشتا بنو سید و در طاسی که از رس یا رنج یا میج یکی
 از فلزات و معدنیات باشد بدار و و پنجاه بار اسم مذکور را بخواند و از صاحب ساعت بدو طلبد
 و گوید یا شمعون خدا علی العیون و بخواندن اسم مذکور مشغول باشد فی الحال آن طاس از نظر مایه
 اهل انجمن غائب شود و در حقیقت غائب نیست مگر از نظر پانزدهان باشد و هرگاه استخوان ازان طاس

بردارد باز ظاهر شود

اکنون بیان رما و مذکور که کتم یعنی خاکستر است که از استخوان و پرهای سوخته بدو حاصل شده
 خواص او قلب ماهیت انسان است بصورت دیگر صفت آن بگوید حب الخروع و حب اللاس و حب الورد
 حب الزنج از هر کدام درمی و هر یک را جدا جدا بگوید تا مثل غبار بار یک شود و با هم سیاه میزند و هم چون
 ازان رما یعنی استخوان سوخته بدو دران سیاه میزند و بخون نشیر یا حجامت خمیر کرد و حب با سار و حب
 حب بقدر و دو انگ پس ازان رما و قدر سه بخون آدم و گلاب حل ساخته ازان طلسم

و بعد تنقیه بقدر دودانگ بخورند تا ده روز هرگز محتاج غذا نشوند و اگر انقیسم ادویات بمنزله تنقیه استعمال
سسه ملات استعمال کنند اندیشه حد و شش اهرض صعب و هلاک است هرگز بقیه تنقیه استعمال نباید کرد که جمعی
الضیاء بکینه بجز روز بان بیره یا گو سپند و با و ام مقشور و غیره و روز و نوبه و آرد و نوبه و نان خشک
و کثیره و کوفته بار یک ساخته بار و غن با و ام یا و غن و نوبه و نوبه و نوبه و نوبه و نوبه و نوبه و نوبه و نوبه
بسیار خشک کرده نگاهدارند هرگاه یک حب بخورند تا یک ماه محتاج طعام نشوند اما اول تنقیه
والا هم هلاک است

ایضا در منع تشنگی که محتاج آب نشوند بکینه زیره کرانی و باب بچو شاند پس خشک کرده
و کوفته با عسل کف گرفته بیاورند و بقدر بخورند تا اول کنند که تا هفت روز محتاج آب نشوند
ایضا منع خواب بکینه چمرک گوش سگ تازی یا زرنیج و روغن آمیخته در لته بسته بر بازوی
بندند هرگز خواب ناید تا و تمیکه در بازو بسته باشد ایضا بوم را بدست آورده بکشد و یک شسته شد
یک حب او تازی ماند آنرا گرفته در لته بسته بگردان بیاورند تا و تمیکه گردان آویخته باشد هرگز خواب نبرد

فصل سوم

از افادات هر س در بیان خواص و نوات

بشنو از دماغ انسان یک شقال وزن بگیرند و در پاتله کوچک گرم کرده و بول آدمی چهار شقال آن
پاتله بریزند و برهم زنند تا بول بان دماغ مخلوط شده مسفتد گردد و در قاروره کنند و قنیکه اراده جمع میان
متفرقین و تالیف میان متباغضین یا عطفت قلوب امر و اکابر و اصاغر نمایند باید که طعام شیرین
بپزند و چون در ظرف کنند مقدار دانگ از ان ترکیب درین طعام کرده بخورند و دشمن دوست شود
و بغض به محبت بدل گردد الا وقت اقتراح این ترکیب در طعام گوید قد عطفت قلب فلان
بن فلانة آن طعام در شکمش قرار نگیرد و خود را نگاه نتواند داشت تا بان شخص نرسد
و اناوار محبت و آثار بقیاری بظهور نیارد حتی که صبر و فراق بر او اجناسبت دشوار باشد
الینما برای عداوت اگر برعکس بالا اراده تفریق محبتین و قطع تالیف متواصلین نمایند
القار عداوت باین ایشان بچشیده شود که تسکین بچال محال باشد

ترکیب بکینه زرنیج و شقال در طنج گزارد و وزن دودانگ از عرق آدمی در میان آن

منفرات اند چون بگردد و مخلوط شود و در قاروره کزیده نگاه دارند و لایقه خواش حرکت سلسله صدا و ستا
میان دو کس را محبت اندامی بخت و دانگه اندک بزرگواران آینه بهر دو بخوراند و قدرت اندام
میان آن دو تن نوعی صدا و ستا گردد که تشکیمین بخوان آن پنج وجه صورت تدبیر نباشد.

عمل صورت سلطوت و هیبت صاحب خود

بگیرند و بلخ آدمی یا کشتی و در بطیغی کشتی چون گرم شود مقدار و مشتقال خون آدمی که بقصد یا جراحته
برآمده باشد بآن مخلوط کرده حرکت دهند تا یک آینه شود از آتش بردارند و سر و کشتی نقد گردانند و در
قاروره کرده حفظ کنند اگر دانگه ازین ترکیب در طعمی کرده بخورند هر که درو نظر افکند و کمال هیبت و
شوکت و در نظرش در آید چنانچه از دیدن آن شخص خوش و خوبی در دل خاطرین پیدا آید و اگر ترسید با دشمن
و می شوکت و سلطوت و در آید و در نظرش بسیار هیبت نماید حتی که از او اندیشه بد و مخالفت نباشد

عمل محبت و عطف قلوب

بگیرد و کبریت اصفر یک مشتقال و در چاشندان حدیدی کرده زرش آتش افروزند تا بگردد و نگاه دارند تا مشتقال شود
و بعد که اخت یک مشتقال و نرسه آدمی در آن انداخته ترک کنند تا آب شود و بعدش برداشته سر کرده و در شیشه نگاه دارند اگر
کسی خواهد که از نیکی کام رود و یا از نین متع بهوار باید که ازین ترکیب مقدار خیمه بردوش خود بجال یاد رکفت دست خود
نگاه داشته خود را بآن ملک یا آن زن نماید یا هر دو کت دست و چهره خود مالیده خود را بآن نماید بجز در ویت آن
باشاد اعطای عظیم و بخشش بزرگ مبذول دارد که هرگز بشود آن نبوده است و بر آن زن که خود را در
نظرش آورده باشد عجیب و غریب حالتی طاری گردد که چاره و ناچار خود را بآن رسانند و کامی از دور یا بد
فائده دیگر آنکه هرگاه مقدار و مشتقال زیرق بآن ملحق کرده با آله آتش نرم گزیده حرکت دهند تا مخلوط شود
و منعقد گردیده سم قاتل گردد و هر که مقدار دانگه و شراب طعام مخلوط کرده بخوراند عادت نشیج مبتلا گردیده بکاف
کشد

تریاق دافع این سم

وزن دانگه ازین سم باوقیه خون آدمی و دانگه مایه آهوه گرفته و تنه و دل کنند حضرت این سم و قتلند
و همچنین فائده عجیب تر آنکه دانگه از پیله آدمی را که اخته بسور اخ بینی و کت های دست
خود را بآن چرب نموده این پیله را بآن سم خلط کنند و ازین خلط مقدار دانگه و در ظرف
کرده چرب و قطره روغن بکنند در آن آینه و در مجره گذاشته خوب نگاه دارند و بعد از آن در آب

و در هر تخریب و تبخیر و در هر گشتی و در دو قطره از این بچکانند قدرت الله تعالی جسم آن میت متعفن نشود
و گرم میفند و اصلاً تغییر و تبدل در بدن او راه نیابد و دلام بار و نفق تمام همانند تاقی که نمک بی یا شور
یا نمک شتی برود باشند که هر یک از اینها سبب افتادن گوشت میت و متعفن شدن او است
همچنین در علاج مجنون روغن جوز شفاست و از این خلط وزن و انگلی را با هم آمیخته گذاشته در
سوراخهای بینی ریخته و چکانند هر چند مجنون باشد که اطباء از علاج آن عاجز شده باشند بازون الله تعالی
رفع آن بهوشان شود و نجات یابد

و همچنین این خلط و وای خاص مجزوم است باید که از این خلط و انگلی بگریزد و با دو مثقال روغن گاو
در ظرف پاکه کرده بالای آتش گذارند چون گذاشته شود و انگ و دیگر از این خلط و ران انداخته حرکت
دهند و بعد از خلط و اگر اختن در بینی مجزوم چکانند بازون الله تعالی زود آن مجزوم را علاج آید اگر چه مجزوم بدن
او متعفن باشد و گوشت پاسته متعفن را در فرغ کرده گوشت پاره تازه بریزد یا اندالیه یا از خواص سنجید و زان
غیر از این خلط آنست که چون چهار مثقال شیر سنگ در ظرفی کرده بر آتش گذارند تا گرم شود و پیر
و دو انگ از این خلط باو ملحق کرده حرکت دهند تا خوب مخلوط و مجذوب و مخرج گردد و این مجموع با روغن
اگرش قری چکانند آن فرس را بنهار و عمارت و قنطن و خبیثه گردد و در هر لشکر که این فرس را
السته فتح و ظاهر قرین آن لشکر بود اگر احیاناً در آن لشکر آمار مخلو بیت مشاهد نماید و دشمن
قوی بود و شکست از جانب همین لشکر باشد آن فرس در آن معرکه بل و حین ترتیب مصروف
قتال نزوی که جمعت نماید و اطاعت و اقیه او را کب خود کند و بسیل در انزاع و گریز نماید و اگر
طایفه از جانب عسکر او باشند هیچکس را نگیرد و پیشتر از همه در میان آید و را کب خود را انگین نکرده بطرف
سیدان میل کند و زراع بر آن قدم بر نهاده جوید بقدرت الله تعالی

افادات بهر مس

در فوائد لطاف

و قتی که نور روز را السیر و العرس باشد و عروس آن شمالی بود و متصل به شتری استقیم
و ظاهر بود به یک وزن و انگلی از این خلط و انگلی را در ظرفی انداخته بگذارد و مقدار دو حبه کافور
از آن کافور یک حبه را بر او ریخته و در چشم صاحب سیل یا صاحب غشاوه کشته بازون الله تعالی

ازین امراض نجات یابد اگر مقدار نزول آب نخواهد آب سیاه خواهد آب وارید باشد از کشیدن این روش شفا حاصل یابد

قوا بعد بوم و سام و خنیر
که بعضی را تاثیر حب و بعضی را تاثیر نفیست

حب بگیرد و ماغ بوم وزن دانگی و مقدار دو جبهه زهر خنیر در آن گداخته با طعام مخلوط کرده بخورد
کسی دهد که در محبت عملی شدید و قوی است

عداوت - زهر بوم بکد انگ را در ظرفی کزده وزن دو جبهه زهر خنیر برود اضافه کرده بکند از آن
و بعد از آن در طعام تخفیف که مستعدی عداوت او باشد داخل کنند در عداوت عمل شدید است
در بسیار خوردن گوشت بوم موجب دفع مرض استفاوت است

معالجه جنون

و ماغ بوم بکد انگ در مقدار یکد انگ کافور بکد از نوزن دانگی خون غراب و وزن دو جبهه ازین
مخلوط با سکه قطره آب شامه سفرد و بیدنی جنونی که از معالجه او مایوس باشند بچکانند فی الحال با نوزن دانگی
از آن جنون شود

عداوت وزن دانگی خون خوک در ظرفی کرده مقدار دو جبهه از زهر خنیر اضافه آن نموده داخل
طعام به نیت عداوت بخورد و دهند آن شخص بنوع دشمن دوست خود گردد که شیخ راست نیاید

عقد شهوت

منغز خنیر مقدار دانگی گرفته و ظرفی بگیرد و قطره از خون خنیر بر وافر آید در گل عقد شهوت
عجیب و غریب است

علاج قسروح انسان و دواب

یک شقال پیه خوک بکد از بند و یکد انگ استخوان خنیر نیم صلا به نموده در آن انگنند و چهار شقال روغن
گاؤ اضافه آن کرده با تاش نرم بکد از بند و سنگام اختلاط خوب بردارند اگر برود بر آب بکند از فی الحال
از قروح بر می شود اگر قبر حقه قدیمه انسان بکند از بند و البلاج آید و اگر قبر بشت و آب بکند
زود خوب شود و یک شفت آن دابریش نشود

عداوت و ماغ کلب سودا دانگی و دو جبهه و ماغ غراب برود اضافه کرده نگاه دارند استفاوتش و

مداوت عمل عجیب کند فاعده دیگر خون سگ سیاه با شقائے افیتون مسحوق خورشید شاپ اوانه
تاثیر روحانیات مصنون مانند ایضا اگر گوشت کلب سیاه با نمک و امراض ام الصبغیان جدید
و قدیم خوردند نجات دهد و رفع آن مرض کند

خواص گربه سیاه

ایناب گربه وزان دانی مسحوق کرده و در طعام آمیخته بخوراند مداوت عجیب افضل است ایضا
زنی را که هرگز بار نگیرد و بجز گربه سیاه بریان نموده بخوراند باذن الله تعالی بارگیرد ایضا سپهر گربه سیاه
را اگر خشک کرده بر ستخانه بندد خون او منقطع شود ایضا پیه گربه سیاه را با نمک و افیتون خوردند
از شقیقه و صداع و ام الصبغیان امین باشد ایضا حد فدی را هر که خشک کرده نزد خود دارد و از
هر کسی که حاجت خواهد با جابت مقرون شود ایضا هر که خون وی را مقدار اوقیه یا وزن یک انگشت
مایه خروش خورد و نظیر سپهر سست که افکند طالب او شده خود را بازساند

حواس پنج مستزاد و بیان علم سیمیا

بعد حمد خدا و نعت سید محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بشود که مانند این رسال علم سیمیا سنی نبی خدایا
نیچه پسین خادم شائقان محمد عثمان عفی عنہ که مشتعل بر یک مقدمه و دو فصل است کتب بهتره این فن
مثل شاطین و سرکتوم و رسال بلالیه و غیر آن است

مقدمه
در تعریف علم سیمیا

بدانکه علم سیمیا را دست از علم تنجیسات و آن سفر ساختن قوای سیارگان و ملائکه و انیدن جنات
است باز کتاب ریاضات و مداومت عزائم و دعوات و این علم نهایت شریف است و تا وقتیکه استاد کامل
بهم نرسد هرگز باز کتاب چنین اعمال مبادرت نه نماید که بیم و خطر آن است و چون علم این اعمال بغیر
استاد بیکار لند از خضار را در این باب ولی انکاشتم

فصل اول
در تعریف مائکات

بروز نخست و اول به بعد از نماز صبح غسل کند و در مکان پاک و مطهر درآید و در بار سوره قل هو الله احد بخواند

رساله سیمیا سنی نبی خدایا

بنخوانند و همچنین بعد از نماز پیشین هزار بار و بعد از نماز عصر هزار بار و بعد از نماز عشاء هزار بار و در نصف شب هزار بار و بعد از فراغ اذان دو رکعت نماز بگذارند و تا چهارده روز بدین ترتیب بنخوانند که مجموع بنشاید چهار هزار شود و روز پنجشنبه سوم یا نزد هزار بار بنخوانند و بعد از اذان هزار بار این دعا بنخوانند یا بختگان اَنْتَ الَّذِیْ وَصَّیْتَ كُلَّ شَیْءٍ رَّحْمَةً وَ عِلْمًا وَ صَدَقْتَ اِیْنَ وَ عَا بَنُو اَنْ اَلْکُفَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ اَنْ تُکَسِّرَ لِیْ خُدَّ اِمِّ هَذِهِ الْقَبْرِ بِالسَّیْرِ فِیْهِ مِنْ لَآ اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ چنان از خواندن دعا فارغ شود دیوار بشکافد و فرشته بیرون آید و گوید السلام علیک ای بنده مصلح میان من و تو برادری شد بعد از این بنه بهر جیب مروغیت مردم بگویم و بنشیند قبور مسلمانان را زیارت میکند و سوره که اخلاص میخواند و گوید نام من عبد الله است چون قل هو الله بنخوانی حاضر شوم و تر بطرفه العین بکشد بنده را بخوانم و باز آورم و دیگر بیاید و گوید نام من عبد الله است چون قل هو الله بنخوانی بیاید بر سر آتور و زری حلال بیادرم و بر چیزهای مخفی ترا مطلع گردانم و سببی بیاید و بگوید نام من عبد الله است چون تسبیح او را بخواند بنخوانی از او حاضر شوم و ترا گیمیا یا مونا نام دهد کار یکبار اوده فرمائی سبب بام و خیرین خستد و چنان کند روز هفت شود باید که در بام و بت جائه بنشیند و پوشد و نان جوئی نمک و دانه انار و سیاه و منتر با دم خود و سه صبیح خود در آتش نهد بتوفیق خداوند و مقصود رسد و طریق تسخیرات سبیه بسیار و جهات بسیار دشوار ترست و خوفهای خطم و هواهای هوش را با وجها نگاه در آن واقع میشود و لهذا از بیان آن در گذشتم

فصل دوم

تدبیر تسخیر سبع و بهائم

بگیر زبان گربه سیاه و در کفش یا موزه یا بین دو چشم هند بطرفیکه زبان نکر در میان دو چشم در کفش محفوظ باشد و آن کفش در پا کرده بعد از دو تا سه سباع و بهائم منزه و طبع او باشد ایضا اگر خواند که هیچ سگی بر من باگ نزند و جمیع درندگان از دست خالف باشند بگیر زبان گربه سیاه و بدستور مذکور در زیر کفش یا موزه نهد همه نبل او شوند هیچ گاه قصد آزار و اذیت او نماند

AL

بیشترند ای مطلب برین کتاب تحقیقۀ نظام ماضی ملک ارض را اگر ساعد تو شود و هر نصیب روزگار

خاتمہ الطبع۔ میں از شہادۃ می نیر ان مشوا اشدہ کشا بان فنون و نیکانہ فی کسب و کسب

خاتمۃ الطبع - پس از مشاهده فیروزان شمال غده کشتایان فنون پنجگانه چشمه کیسیا و میسیا
و دیبا و دیبا ریمیا را مشاهده تا تازه با و درینو را ببیند و در الوجود سستی به خواص خمسه که معروف به
طایفه اسکنند و در و القهرین است همانکه این در شاه کشف مثل سرخ علوم بود و بعد از ترجمه مولود
غلام محمد عثمان خان متخلص بر قیسین نامش خواص خمسه معروف به طایفه اسکنند و در و القهرین نامند و سابق
رسا ندک و در مقام کتب و بنیامی خواص طایفه کشتایان فنون درین طایفه نامی مشهور و در یک دو دانشی نول کشور
طبع گردیده فروخت شده اکنون از طرف خواص شاه قهرین با رسوم بعد نظرانی در طبع معروف
پناه مایه طبع مطابقت با جوابی که الی اسکنند و درینو را ببیند و در الوجود سستی به خواص خمسه که معروف به

01. 1

This book is due on the date last stamped. An over-due charge of one anna will be charged for each day the book is kept over time.

177

